

نشریه موسسه فرهنگی الرحمن
فصلنامه فرهنگی نسیم رحمانی
تابستان ۱۴۰۵، شماره ۴۴

رحمانی



ميلاد پیامبر اکرم

حضرت محمد صلی الله علیه و آله

و

امام جعفر صادق علیه السلام

بر عموم مسلمانان

مبارکباد.



هفته وقف



وقف

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَّاتُ
الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ
ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا

البقيع

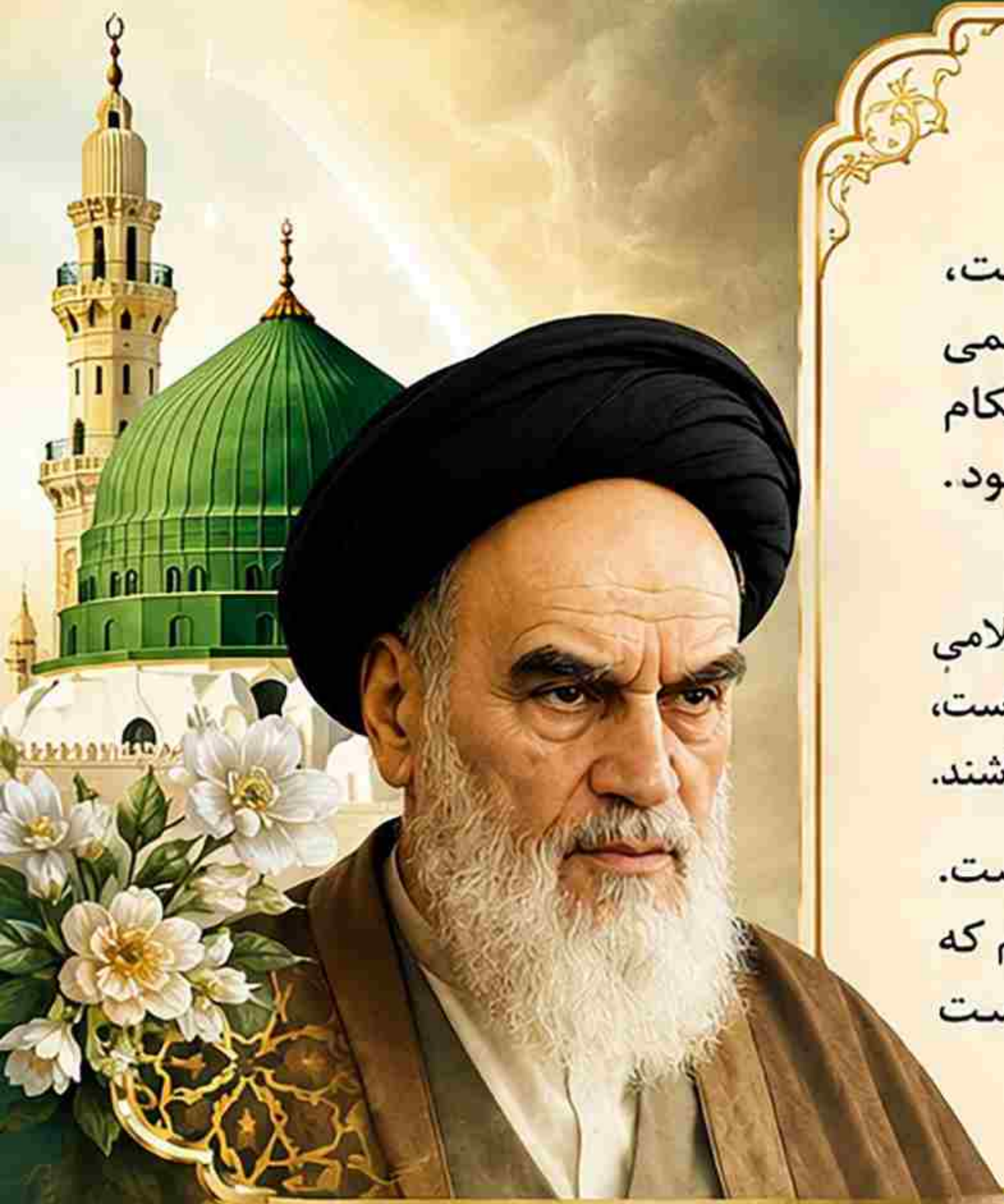
AL-BAQI

امام خمینی قدس سره

هر چه ما بگوییم جمهوری اسلامی، جمهوری اسلامی لفظ نیست، با رأی ما جمهوری اسلامی تحقق پیدا نمی کند، بلکه رژیم رسمی رژیم جمهوریت می شود لکن اسلامی نمی شود مگر آنکه احکام اسلام در او جاری بشود با جریان قانون اساسی هم اسلام نمی شود. با مجلس شورا هم اسلام نمی شود. اینها همه مقدمه است.

♦ وقتی می توانید بگویید که مملکت اسلامی است که بازاری اسلامی بشود، تهذیب نفس باشد، نه مثل بازار ما که سنگر گرافروشی و تعدی است، وقتی اسلامی می شود که مرد و زن اسلامی بشوند، همه افراد اسلامی باشند.

♦ الگو، حضرت زهرا (سلام الله علیها) است، الگو، پیغمبر اسلام است. ما وقتی مملکت مان اسلامی است، وقتی می توانیم ادعا کنیم که جمهوری اسلامی داریم که تمام این معانی که در اسلام است تحقق پیدا کند.



رهبر شهید رحمه الله

امام صادق علیه السلام مرد مبارزه بود، مرد علم بود و مرد تشکیلات بود. مرد علم بودنش را همه بسیار شنیده اند. میدان آموزشی آن بزرگوار در تاریخ زندگی امامان شیعه بی نظیر بود.

♦ اما مرد مبارزه بودنش را کمتر شنیده اید. امام صادق علیه السلام مشغول یک مبارزه دامن دار بود؛ مبارزه برای قبضه کردن حکومت و قدرت، و به وجود آوردن حکومت اسلامی و علوی (به جای حکومت بنی امیه).

♦ اما بعد سوم را اصلاً بسیاری نشنیده اند، مرد تشکیلات. ایشان یک تشکیلات عظیمی از مؤمنان به خود و طرفداران جریان حکومت علوی در سراسر عالم اسلام، از اقصای خراسان و ماوراءالنهر تا شمال آفریقا، به وجود آورده بود. تشکیلات یعنی وقتی امام صادق اراده می کند آنچه را که او می خواهد بدانند، نمایندگان او در سراسر آفاق عالم اسلام، به مردم می گویند تا بدانند.»



حضرت آیت الله سید مجتبی خامنه ای دام ظلّه :

✍ «در مقام درس آموزی از رفتار بزرگان و بخصوص شخصیت رهبر شهید، خیلی بجا است که این خصوصیت خیرخواهی خالصانه برای یکدیگر و مواسات را رویه خود سازیم که این ویژگی و توأم با آن، نظر به رحمت واسعه الهی داشتن، فرقی مهم بین کسی است که تحت پرچم حق ایستاده و آن کسانی که حول پرچم باطل حلقه زده اند.»



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيِّكَ
الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ
صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ
فِي هَذِهِ السَّاعَةِ، وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ
وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا
وَ دَلِيلًا وَ عَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ
أَرْضَكَ طَوْعًا وَ تُثَمِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا

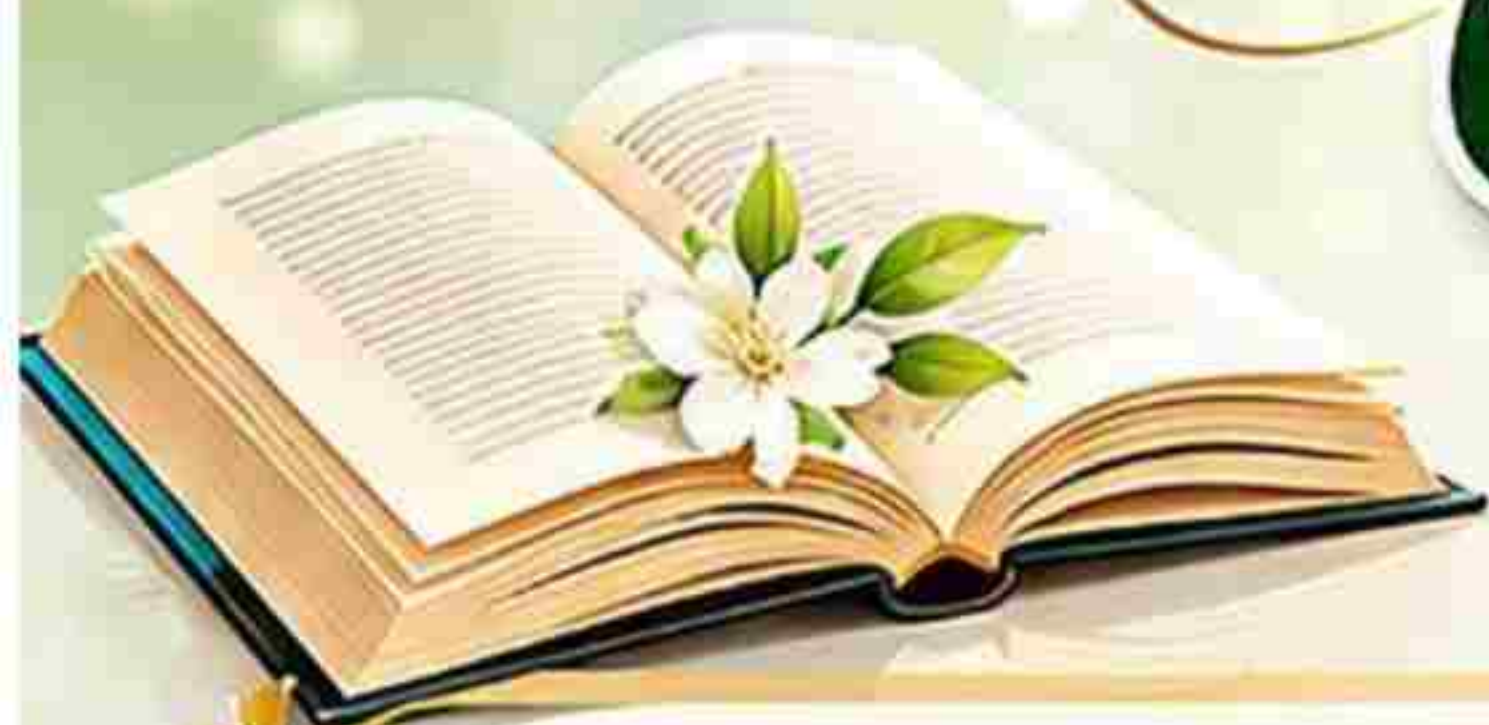
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِلَهِي عَظَمَ الْبَلَاءُ، وَبَرَحَ الْخَفَاءُ، وَانْكَشَفَ الْغَطَاءُ،
وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ، وَضَاقَتِ الْأَرْضُ وَ مُنِعَتِ السَّمَاءُ،
وَ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ وَ إِلَيْكَ الْمُشْتَكَى، وَ عَلَيْكَ الْمُعْوَلُ
فِي الشِّدَّةِ وَالرَّخَاءِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ،
أُولِي الْأَمْرِ الَّذِينَ فَارَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ، وَ عَرَفْتُنَا
بِذَلِكَ مَنْزِلَتَهُمْ، فَفَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ، فَرَجًا عَاجِلًا قَرِيبًا
كَلِمَجِ الْبَصْرِ أَوْهُوَ اقْرَبُ، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ
يَا مُحَمَّدُ، أَكْفِنَانِي فَإِنْ كَمَا كَافِيَانِ، وَانْصُرَانِي فَإِنْ كَمَا
نَاصِرَانِ، يَا مَوْلَانَا يَا صَاحِبَ الرِّمَانِ، الْغُوثُ الْغُوثُ الْغُوثُ،
أَدِرْكِنِي أَدِرْكِنِي أَدِرْكِنِي، السَّاعَةَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ،
الْعَجَلَ الْعَجَلَ الْعَجَلَ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ،
بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الظَّاهِرِينَ.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ
الْفَرَجَ



فصلنامه فرهنگی نسیم حرمانی



مؤسسه فرهنگی الرحمن

صاحب امتیاز:



جمال ایزدی

مدیر مسئول و سردبیر:



جلیل ایزدی، فرج اله شکری، فاطمه ایزدی،
رقیه پورولی، فاطمه زهرا رضوانی.

شورای تحریریه:



فاطمه ایزدی، فاطمه ارشدی.

ویراستار:



رقیه پورولی

دبیر اجرایی و طراح:



با تشکر از همکاران این شماره:

نگین کریمی، سمانه حسینی، مژگان استقامت و فاطمه کشتکار.



نشانی پستی:

استان فارس - شهرستان پاسارگاد -
سعادت شهر - بلوار علی آباد -
مؤسسه فرهنگی الرحمن.



سرویس پیام کوتاه:

30007650001863



پست الکترونیک:

alrahmanfars313@gmail.com



نمابر:

07143563188



شماره تماس:

07143567454



www.alrahmanfars.ir



با آرزوی توفیق روز افزون در مسیر فرهنگ و ایمان

شماره

فهرست

۷	سخن مدیر مسئول
۸	راه و رسم زندگی
۹	اسماء الجنه و اسماء النار
۱۰	نکته‌های ناب
۱۲	صفحه‌ای به رنگ انتظار
۱۴	تسلسل الانبیا
۱۵	طلیعه‌ی آفتاب
۱۷	حکایتی از بهلول
۲۰	حماسه بی صدای وقف
۲۶	هر چیزی کلیدی دارد
۲۷	لحظه‌ای درنگ
۲۸	۴ عادت ساده برای زندگی بهتر
۲۹	داستان
۳۰	تنهایی در عصر ارتباطات
۳۸	آشپزی
۳۹	نکات کلیدی



هفدهم ربیع الاول، سالروز ولادت با سعادت پیامبر اعظم حضرت محمد مصطفی ﷺ و حضرت امام جعفر صادق ﷺ؛ یادآور تولد اندیشه‌ای است که انسان را از بندگی غیر خدا رها ساخت و عزت، عدالت، آزادی و کرامت را به بشریت هدیه داد. پیامبری که با شعار جاودانه «لا اله الا الله، بزرگ‌ترین امپراتوری‌های ظلم و استکبار زمان خود را به چالش کشید و امام صادقی که با بنیان‌گذاری نهضت عظیم علمی، اسلام ناب را از تحریف و انحراف حفظ کرد.

امروز نیز جهان، بیش از هر زمان دیگری، به مکتب پیامبر اسلام نیازمند است. جهانی که در آن قدرت‌های سلطه‌گر با ابزار رسانه، تحریم، جنگ، ترور و اشغالگری می‌کوشند ملت‌ها را به تسلیم وادارند؛ اما تجربه نشان داده است که هر جا ملت‌ها به فرهنگ نبوی و مکتب اهل بیت ﷺ تمسک جسته‌اند، عزت و استقلال را به دست آورده‌اند.

پیامبر اکرم ﷺ تنها پیام‌آور عبادت فردی نبود؛ او پیام‌آور عدالت اجتماعی، دفاع از مظلوم، مقابله با ستمگران و تشکیل جامعه‌ای بر پایه حق بود. قرآن کریم فلسفه بعثت را چنین بیان می‌کند: «لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ تا مردم برای برپایی عدالت قیام کنند. از این رو، سکوت در برابر ظلم، با سیره نبوی سازگار نیست و حمایت از مظلوم، امتداد راه رسول خداست.

امام جعفر صادق ﷺ نیز با تربیت هزاران شاگرد و تبیین معارف اصیل اسلام، نشان داد که علم و مقاومت دو روی یک حقیقت‌اند. جامعه‌ای که از معرفت تهی باشد، در برابر جنگ شناختی و تبلیغات دشمن آسیب‌پذیر خواهد شد. از همین رو، امروز جهاد تبیین، ادامه همان نهضت علمی امام صادق ﷺ است.

در روزگار ما، مقاومت ملت‌های آزاده در برابر زورگویی، اشغالگری و سلطه‌طلبی، صرفاً یک واکنش سیاسی نیست؛ بلکه ریشه در همان فرهنگ توحیدی دارد که پیامبر اسلام بنیان نهاد. هر ملتی که در برابر ظلم ایستادگی می‌کند و حاضر نمی‌شود عزت خود را با ذلت معامله کند، به یکی از آموزه‌های اساسی اسلام عمل کرده است؛ همان آموزه‌ای که قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ سست نشوید و اندوهگین نباشید، اگر ایمان داشته باشید، شما برترید.

ملت ایران نیز در طول دهه‌های گذشته، با الهام از فرهنگ عاشورا، سیره نبوی و مکتب اهل بیت ﷺ، در برابر فشارها، تحریم‌ها و تهدیدها ایستادگی کرده و نشان داده است که استقلال، عزت و پیشرفت با مقاومت و خودباوری به دست می‌آید، نه با وابستگی و تسلیم.

هفدهم ربیع الاول، فرصتی است تا بار دیگر با پیامبر رحمت و امام صادق ﷺ تجدید عهد کنیم؛ عهدی بر محور ایمان، علم، وحدت، عدالت، اخلاق، دفاع از مظلوم و مقابله با هر گونه ظلم و استکبار.

سلام و درود بر همه آزادگان جهان که در مسیر عدالت، کرامت انسانی و دفاع از مظلومان گام برمی‌دارند.

راه و رسم زندگی در نگاه امام علی (ع)

شهادت امیرالمومنین علی (ع)، ۲۱، رمضان سال ۴۰ هجری

اگر آبرویت را دوست داری از بگو مگو کردن با دیگران پرهیز کن.

(نهج البلاغه، ج ۳۵۴)

از خشم دوری کن که تو را نابود کرده و زشتی هایت را رسوا می کند.

(غررالحکم، ج ۱، ص ۱۷۳۸)

بدترین شهرها شهری است که در آن امنیت و ارزانی وجود ندارد.

(شرح غررالحکم، ج ۴، ص ۱۶۵)

نیکوکار را با پاداش تشویق کن تا بدکار را از بدی بازداری.

(نهج البلاغه، ج ۱۶۸، ص ۱۱۷)

ای مردم، بیشتر از همه، از دو چیز بر شما می ترسم،
پیروی از هوس، و داشتن آرزوهای طولانی.

(نهج البلاغه، ج ۴۲، ص ۱۲۷)

بین مردم آشتی و رفاقت ایجاد کنید که از نماز و روزه مستحبی بهتر است.

(نهج البلاغه، نامه ۴۷، ص ۹۷۷)

به احترام پدر و معلّمت از جای برخیز.
اگر چه فرمانروا بوده و یا سمتی داشته باشی.

(شرح غررالحکم، ج ۲، ص ۱۹۱)

از بخل پرهیز که برابر است با همه عیب ها و
تورا به سوی هر بدی می کشاند.

(نهج البلاغه، ج ۳۷۰)

از خود انتقاد کن و به دنبال عیب هایت باش
که راهی برای خودسازی و اصلاح نفس است.

(غررالحکم، ج ۲، ص ۱۴۴۸)



تبیان



@TebyanOnline

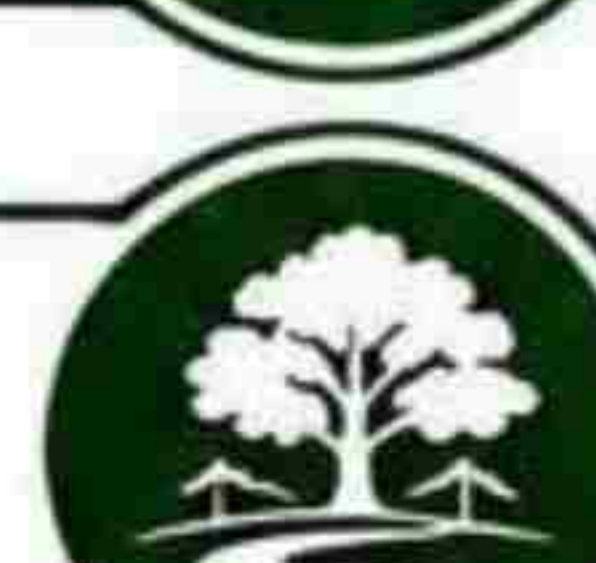
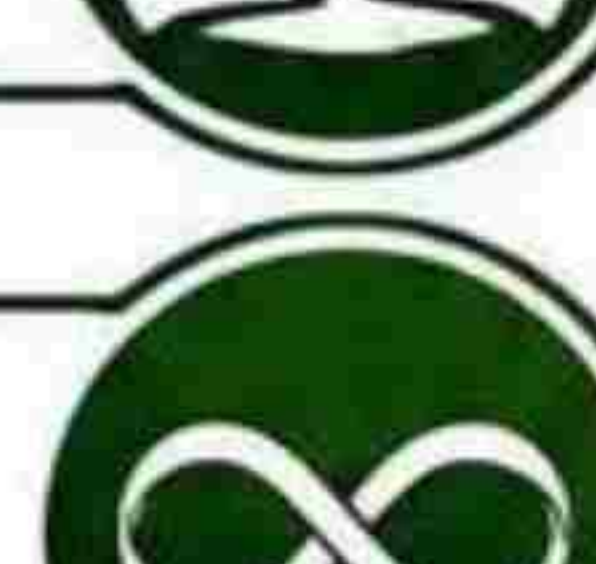


أسماء النار

- 1 النار 
- 2 جهنم 
- 3 السعير 
- 4 سقر 
- 5 لظى 
- 6 الحطمة 
- 7 الهاوية 
- 8 الجحيم 



أسماء الجنة

- 1 الجنة 
- 2 دار السلام 
- 3 جنة المأوى 
- 4 جنات عدن 
- 5 جنات النعيم 
- 6 جنة الخلد 
- 7 دار المقامة 
- 8 الفردوس 

نکته‌های ناب

1

قبل از قضاوت کردن دیگران،
لحظه‌ای خودت را جای آن‌ها بگذار!



2

مهربانی هیچ‌وقت کوچک نیست؛
گاهی یک لبخند، روز کسی را نجات می‌دهد!



3

آدم‌ها را از رفتاری که با ضعیف‌تر
از خود دارند بشناس!



4

بخشیدن به معنای تأیید اشتباه دیگران
نیست؛ بلکه به این معناست که خودت را
از زندان کینه آزاد می‌کنی.



5

کسی که عذرخواهی می‌کند کوچک
نمی‌شود؛ بلکه ارزشمندتر می‌شود.



6

احترام را حتی هنگام اختلاف حفظ کن؛
چون اختلاف نظر نباید به بی‌احترامی
تبدیل شود.



7

خوبی کن؛ اما اجازه نده دیگران
از خوبی‌ات سوءاستفاده کنند.



8

سکوت همیشه نشانه ندانستن نیست؛
گاهی نشانه بلوغ است.



9

شخصیت واقعی انسان زمانی آشکار
می‌شود که قدرت انتقام دارد؛ اما
گذشت را انتخاب می‌کند.



10

موفقیت یک اتفاق ناگهانی نیست؛ حاصل
تصمیم‌های کوچک و تکرارشونده است.



11

اگر نمی‌توانی یک ساعت مطالعه کنی،
با ده دقیقه شروع کن!



12

استمرار، استعداد را شکست می‌دهد؛
کسی که ادامه می‌دهد، از کسی که
فقط توانمند است جلو می‌زند.



13

شکست پایان راه نیست؛ اطلاعاتی است
درباره روشی که نتیجه نداده است.



14

هر روز یک قدم کوچک بهتر از
ماهی یکبار یک حرکت بزرگ است.



15

برای رسیدن به هدف، باید از لذت‌های
کوتاه‌مدت بگذری.



16

برنامه‌ای که اجرا نشود، فقط یک رویاست.



17

مقایسه خودت با دیگران، آرامشت را می‌گیرد؛
بیا و خودت را با گذشته‌ات مقایسه کن!



18

شروع ناقص، بهتر از التظار برای
شروع کامل است.



19

همه مشکلات ارزش جنگیدن، ندارند؛
انرژی‌ات را با باقلانه خرج کن!



20

بعضی پاسخ‌ها را باید با سکوت داد.



21

گذشته برای درس گرفتن است،
نه برای زندگی کردن.





22

نگران چیزی نباش که هنوز
اتفاق نیفتاده است.



23

گاهی لازم است از چیزی فاصله بگیری تا
حقیقتش را بهتر ببینی.



24

«نه» گفتن به درخواست‌های نادرست،
احترام گذاشتن به خودت است.



25

آرامش زمانی آغاز می‌شود که پذیرفتن را
از کنترل کردن جدا کنی.



26

اگر ذهنت خسته است، تصمیم‌های بزرگ
را به زمان دیگری موکول کن.



27

هر چیزی که از دست می‌دهی، الزاماً ضرر
نیست؛ گاهی جا برای بهترها باز می‌شود!



28

آرام بودن به معنای بی‌مشکل بودن نیست؛
یعنی در میان مشکلات، خودت را گم نکنی!



29

محبت را به زبان بیاور؛ دیگران
ذهن‌خوان نیستند!



30

رابطه سالم جایی است که بتوانی خود
واقعی‌ات باشی!



31

اعتماد با صداقت ساخته می‌شود و با
یک دروغ از بین می‌رود.



32

کسی که همیشه تو را نادیده می‌گیرد،
شایسته تمام توجهت نیست.



33

شنیدن، گاهی بزرگ‌ترین شکل
دوست داشتن است.



34

از آدم‌هایی که فقط هنگام نیاز سراغت
می‌آیند، توقع همراهی دائمی نداشته باش!



35

مرز داشتن به معنای بی‌مهری نیست؛ یعنی
برای خودت ارزش قائلی!



36

هر بحتی را ادامه نده؛ بعضی آدم‌ها دنبال
فهمیدن نیستند، دنبال پیروز شدن‌اند.

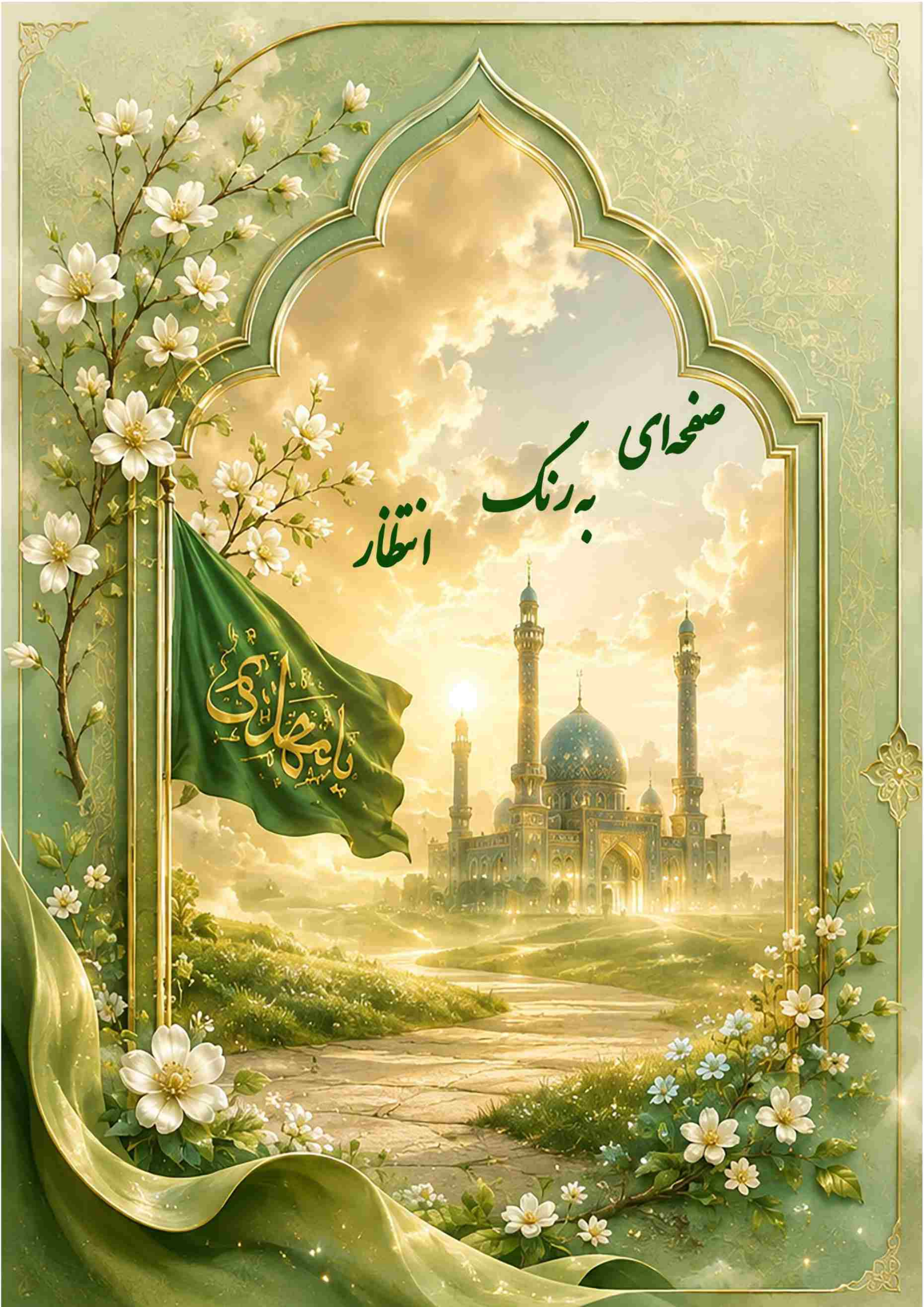


- قبل از پاسخ، نفس بکش.
- آهسته برو، اما متوقف نشو.
- ظاهر آرام بعضی آدم‌ها، نتیجه جنگ‌های درونی آن‌هاست.
- آنچه امروز سخت است، فردا ممکن است سرمایه تجربه‌ات باشد.
- از خودت مراقبت کن؛ تو قرار نیست همیشه قوی باشی.
- ادب، ارزان‌ترین هدیه و باارزش‌ترین اثر است.
- گاهی نرسیدن، نوعی محافظت است.
- دل کسی را نشکن؛ ترمیم بعضی زخم‌ها سال‌ها طول می‌کشد.
- زندگی کوتاه‌تر از آن است که هر روزت را صرف اثبات خودت به دیگران کنی.
- هر جا احترام نیست، ماندن فضیلت نیست.
- آدمی که خودش را شناخته، با هر تعریف و سرزنشی تغییر نمی‌کند.
- فرصت‌ها همیشه با سر و صدا نمی‌آیند؛ گاهی در لباس یک مسئولیت ساده ظاهر می‌شوند.
- برای آرامش، لازم نیست همه را راضی کنی.
- بعضی درها که بسته می‌شوند، مسیر درست را نشان می‌دهند.



صفحه‌ای به رنگ انتظار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين



مِلْحَدِ امَامِ

در روزگاری که زمین از غیبت، دلتنگی می‌کشد و آسمان از فراق، چشم به راه است، نامی در دل‌ها می‌درخشد که امید را زنده نگه می‌دارد؛ امام زمان، حضرت مهدی علیه‌السلام.

او خورشید پنهانی است که از دیده‌ها غایب است؛ اما روشنایی‌اش هنوز بر جان جهان می‌تابد. جهان، بی‌صدا و بی‌قرار، در انتظار قدم‌های مبارک اوست؛ قدم‌هایی که روزی بر خاک خسته زمین خواهد نشست و عدالت را - که سال‌هاست در غبار ظلم گم شده - دوباره به انسان‌ها باز خواهد گرداند.

ای مولای غایب از نظر، اما حاضر در دل‌ها!
چه شب‌ها که با نام تو سپری می‌شوند و چه صبح‌ها که با یاد تو آغاز.

مؤمنان، در هیاهوی زندگی، دل به پنجره‌ای بسته‌اند که رو به ظهور تو باز می‌شود. هر دعای "اللهم عجل لولیک الفرج" زمزمه‌ای است از عمق دلی که از دوری تو به تنگ آمده و از امید دیدار تو سرشار است. تو آخرین ذخیره الهی و وعده روشن خداوندی؛ تو همان موعود زیبایی هستی که آمدنت، پایان شب‌های طولانی ظلم و آغاز سپیده‌دم آرامش خواهد بود. جهان، امروز بیش از هر زمان دیگری تشنه عدالت است؛ تشنه مهربانی، صداقت و حقیقت. و چه کسی شایسته‌تر از تو برای درمان این تشنگی؟

تو خواهی آمد؛ نه با هیاهوی دنیا؛ بلکه با شکوهی از جنس نور. آن روز، دل‌های شکسته آرام خواهند گرفت، اشک‌های انتظار به لب‌خند بدل می‌شوند و خاک تشنه، عطر عدالت را نفس خواهد کشید. آن روز، نام تو بر زبان‌ها جاری می‌شود و انسان، معنای واقعی آرامش را در سایه حکومت تو خواهد شناخت. ای صاحب‌الزمان!

غیبت، اگرچه برای دل‌ها دشوار است؛ اما همین غیبت، دل‌های بیدار را زنده نگه داشته است. ما در این فراق، بهتر عشق ورزیدن را می‌آموزیم، بهتر دعا کردن را، بهتر منتظر بودن را. انتظار تو، تنها نشستن نیست؛ ساختن است، پاک شدن است، شبیه تو شدن است. هرکس که دلش را از کینه تهی کند، هرکس که دروغ را ترک کند و به راستی پناه ببرد، هرکس که برای عدالت قدمی بردارد، در حقیقت گامی به سوی تو نزدیک‌تر شده است. مولای من!

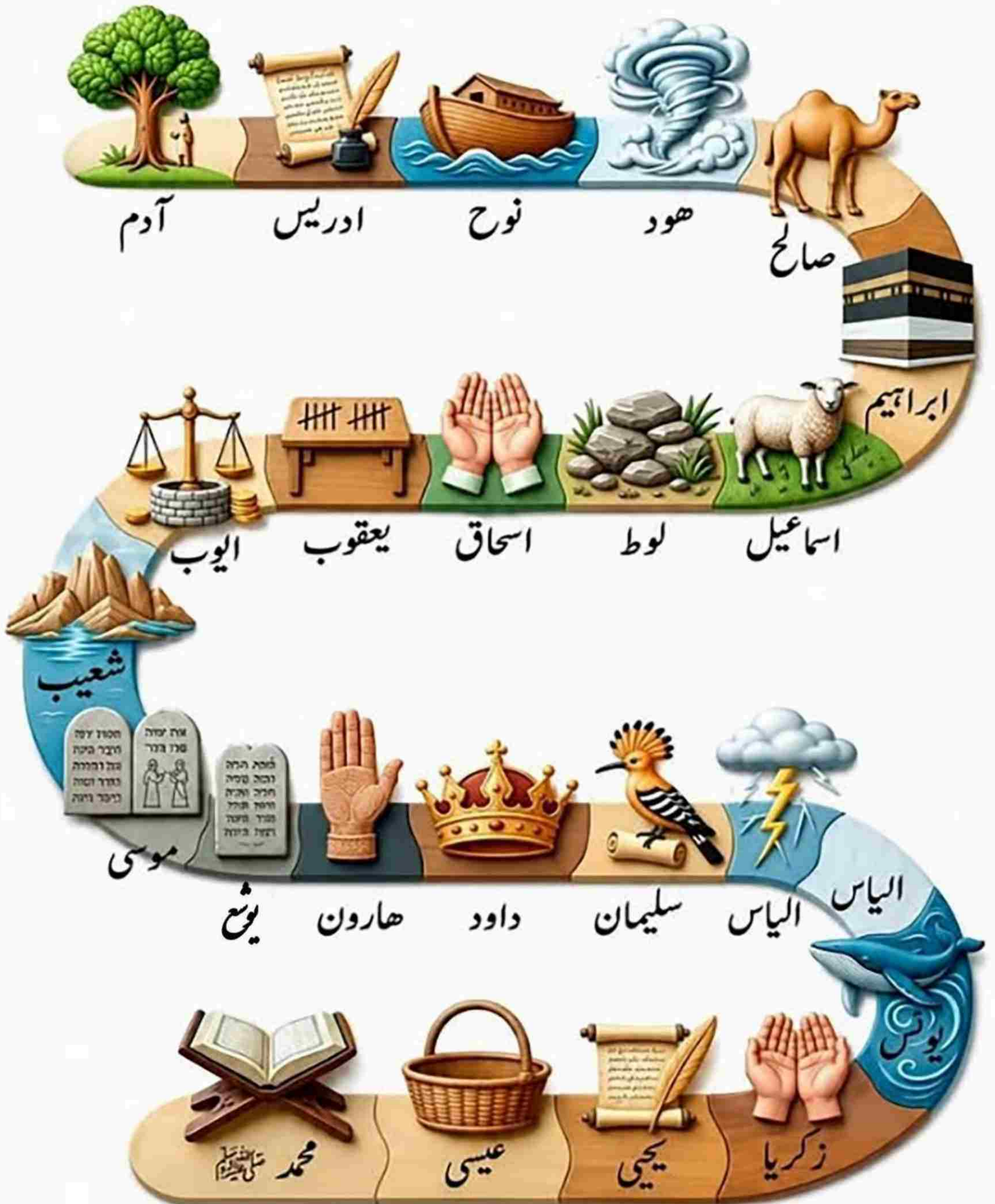
در کوچه‌های خسته دنیا، هنوز صدای نیایش‌هایی شنیده می‌شود که نام تو را صدا می‌زنند. هنوز دل‌هایی هستند که برای آمدنت می‌تپند و هنوز اشک‌هایی هستند که بر شوق دیدارت جاری می‌شوند. ما، فرزندان انتظاریم؛ مردمانی که با امید به تو زنده‌اند و با یاد تو آرام می‌گیرند. اگرچه چشم‌هایمان از دیدن سیمای نورانی‌ات محروم مانده، دل‌هایمان هرگز تو را فراموش نکرده‌اند. ای که آمدنت، بهار بی‌پایان تاریخ است!

روزی خواهد رسید که زمین از عدالت تو لبریز شود، شب از چهره جهان عقب‌نشینی کند و انسان، طعم واقعی کرامت را بچشد. آن روز، دیگر هیچ مظلومی تنها نخواهد بود، هیچ دلی شکسته نخواهد ماند و هیچ نوری در میان تاریکی گم نخواهد شد. آن روز، تو خواهی آمد تا جهان را از نو معنا کنی.

اللهم عجل لولیک الفرج



تسلسل الأنبياء عليهم السلام



طلیعه آفتاب

منظومه‌ی نور و رحمت

در میلاد خاتم الانبیا (ص)

فصل اول

پیش از طلوع؛ در انجماد زمستان تاریخ

جهان در خوابی عمیق و تاریک فرو رفته بود. شبستان تاریخ، سال‌ها بود که رنگ سپیده را به خود ندیده و انسانیت در مرداب جهالت دست و پا می‌زد. خاورمیانه، این مهد تمدن‌های کهن، در تب و تاب بت‌پرستی می‌سوخت. کعبه، خانه توحید، به اسارت سنگ‌ها و چوب‌های بی‌جان درآمد بود و صدای ناله دخترکانی که زنده در گور می‌شدند، در زوزه بادهای صحرای حجاز گم می‌شد. عصر، عصر بی‌خردی بود. شمشیرها به جای زبان سخن می‌گفتند و کینه‌های قبیله ای، میراث شومی بود که از پدری به پسری می‌رسید. در امپراتوری‌های بزرگ آن روزگار نیز، روم در فساد و خونریزی غرق بود و ایران در آتش تبعیض‌های طبقاتی می‌سوخت. زمین، خسته از این همه بیداد، رو به آسمان کرده و در انتظار یک منجی، یک قطره باران و یک پرتو نور بود. آسمان، آبستن حادثه‌ای شگرف بود؛ حادثه‌ای که قرار بود مسیر رودخانه تاریخ را برای همیشه تغییر دهد. درست در اوج این تاریکی مطلق، در سحرگاهی که نسیم رحمت الهی وزیدن گرفت، ناگهان خورشیدی از بطن مکه طلوع کرد. هفدهم ربیع‌الاول، روزی که فرشتگان درهای آسمان را گشودند تا زیباترین شاهکار خلقت را به زمین هدیه کنند.

فصل دوم

میلاد نور؛ لرزش کنگره‌های بیداد

آن سحرگاه، سحرگاهی معمولی نبود. طبیعت، با تمام اجزای خود به استقبال این مولود مبارک آمده بود. وقتی حضرت آمنه (علیها السلام) آن گوهر یگانه را بر زمین نهاد، نوری از مکه برخاست که کاخ‌های شام را روشن کرد. در همان لحظه، بت‌هایی که سال‌ها بر شانه‌های کعبه سنگینی می‌کردند، یکی پس از دیگری با چهره بر زمین افتادند؛ گویی در برابر عظمت این نوزاد، به سجده رفتند. خبر به سرعت در سراسر زمین پیچید، اما نه با زبان انسان‌ها، بلکه با زبان نشانه‌ها. طاق کسری، نماد قدرت و ستم امپراتوری ساسانی، لرزید و چهارده کنگره آن فرو ریخت؛ پیامی روشن برای تمام ستمگران تاریخ که دوران شکوه پوشالین شما به سر آمده است. آتشکده فارس که هزار سال خاموش نشده بود، در برابر شعله حقیقت این مولود، به سردی گرایید و دریاچه ساوه که سال‌ها پرستش می‌شد، در کام زمین فرو رفت و خشکید.

حافظ شیرازی، این صحنه باشکوه را چه زیبا در غزل خود به تصویر کشیده است:

ستاره‌ای بدرخشید و ماه مجلس شد

دل ریمده‌ی ما را انیس و مونس ش

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت

به غمزه، مسئله‌آموز صد مدرس شد!

او آمد تا بساط جهل را برچیند. نامش را «محمد» گذاشتند؛ یعنی ستوده شده. در آسمان‌ها او را «احمد»

می‌خواندند. او یتیمی بود که پدر تمام بشریت شد و پناهگاهی برای تمام دل‌های بی‌پناه.

لرزش طاق کسری

خاموشی آتشکده فارس

خشکیدن دریاچه ساوه

فصل سوم

سیمای احمدی؛ تجلی کمالات انسانی

چگونه می‌توان از سیمای کسی سخن گفت که خداوند متعال در قرآن او را با عبارت «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» (تو بر خویی بسیار بزرگ استواری) می‌ستاید؟ محمد (ص) تنها یک پیامبر برای ابلاغ وحی نبود؛ او تجسم عینی تمام آیاتی بود که بر قلبش نازل می‌شد. راه رفتنش، نگاه کردنش، سکوتش و لبخندش، همه و همه تفسیر قرآن بود. وقتی در کوچه‌های مکه قدم می‌زد، عطر حضورش پیش از خودش به مشام می‌رسید. کودکان به سویش می‌دویدند و او با مهربانی دست نوازش بر سرشان می‌کشید. در برابر مستمندان، متواضع‌ترین انسان‌ها بود و در برابر مستکبران، کوهی استوار. او کسی بود که خاکستر بر سرش می‌ریختند؛ اما برای هدایت همان انسان‌های جاهل اشک می‌ریخت و دعا می‌کرد: «خدایا قوم مرا ببخش؛ چرا که نمی‌دانند». سینه او به وسعت تمام اقیانوس‌ها بود و هیچ کینه‌ای در آن جای نمی‌گرفت. در روز فتح مکه، روزی که می‌توانست انتقام سال‌ها شکنجه، تبعید و جنگ را از قریش بگیرد، بر در کعبه ایستاد و با صدایی که طنین رحمت داشت، فرمود: «الیوم، يوم المرحمة» (امروز، روز رحمت و بخشایش است). شیخ اجل، سعدی شیرازی، در وصف جمال و کمال او می‌سراید: ماه فرو ماند از جمال محمد

سرو نباشد به اعتدال محمد

قدر فلک را کمال و منزلتی نیست

در نظر قدر با کمال محمد

لیله اسری، شب وصال محمد

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی

آمده مجموع در ظلال محمد

وعده دیدار هر کسی به قیام



طلیعه آفتاب

منظومه‌ی نور و رحمت
در میلاد خاتم الانبیا ﷺ

فصل چهارم: پیام آور رحمت: نسیم بیداری در کالبد جهان

رسالت او، رسالت شمشیر و سلطه نبود؛ رسالت آگاهی و عشق بود. او اولین کلمه‌ای که از جبرئیل شنید، «بخوان» (اقرأ) بود. دینی که با خواندن آغاز شد، آمده بود تا زنجیرهای نادانی را از دست و پای انسان باز کند. پیامبر اکرم (ص) به زنی که در جاهلیت ارزشی کمتر از یک کالا داشت، این مقام را بهشت زیر پای مادران است» او بلال حبشی سیاه‌پوست را به مقام مؤذنی کعبه رساند تا نشان دهد که در ترازوی اسلام، هیچ رنگ و نژادی بر دیگری برتری ندارد و تنها معیار ارزش، «تقوا» است. او طبیبی بود که بر بالین بیمار جامعه بشری حاضر شد و با داروی «توحید»، دردهای بی‌درمان آن را شفا داد. مکتب او، مکتبی پویا بود که از یک سو انسان را به تفکر در آفرینش ستارگان و کهکشان‌ها فرا می‌خواند و از سوی دیگر، او را به مهربانی با حیوانات و گیاهان سفارش می‌کرد. او به راستی «رَحْمَةٌ لِّلْعَالَمِينَ» بود؛ رحمتی که نه تنها شامل مسلمانان، بلکه شامل تمام انسان‌ها و موجودات می‌شد. نظامی گنجوی در شأن این پیامبر اعظم چه خوش سروده است:

محمد کافرینش هست خاکش
چراغ افروز چشم اهل بینش
سر و سرهنگ میدان وفا را

هزاران آفرین بر جان پاکش
طراز کارگاه آفرینش
سپهسالار و خیل انبیا را

فصل پنجم: معراج عرفان و قاب قوسین

اوج عظمت این انسان کامل در شبی رقم خورد که آسمان‌ها میزبان قدم‌های او شدند؛ شب معراج؛ شبی که مرزهای زمان و مکان در هم شکست و محمد ﷺ، سوار بر براق عشق، از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی و از آنجا تا سدره‌المنتهی پرواز کرد. در آن شب، جبرئیل، فرشته مقرب الهی، در نقطه‌ای از حرکت باز ایستاد و گفت: «اگر به اندازه بند انگشتی جلوتر بیایم، پر و بالم می‌سوزد.» اما محمد ﷺ که از جنس نور بود، به جایی رفت که هیچ چشم مادی ندیده و هیچ ذهن بشری آن را درک نکرده است؛ مقام «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى». او به سرچشمه مطلق هستی رسید و با کوله‌باری از اسرار الهی به زمین بازگشت تا دست بشریت را بگیرد و به سوی آن کمال بی‌نهایت رهنمون سازد.

فصل ششم: مناجات و حسن ختام در بزم نور

امروز، در سالروز این میلاد خجسته، جهان بیش از هر زمان دیگری به عطر حضور او نیازمند است. در روزگاری که دوباره جاهلیت مدرن چهره خود را با نقاب‌های فریبنده نمایان کرده و انسان در لابه‌لای چرخ‌دنده‌های مادی‌گرایی گم شده است، بازگشت به سیره و اخلاق محمدی ﷺ، تنها راه نجات خاورمیانه و جهان پر آشوب ماست. ای پیامبر خوبی‌ها! ای آفتاب مهربانی! در این روز مبارک که تقارن میلاد تو با شکفتن غنچه ششمین باغ امامت، حضرت امام جعفر صادق (ع) است، جهان را غرق در نور و سرور کرده است، ما دست ادب پر سینه می‌گذاریم و از راه دور، با قلبی آکنده از عشق، بر تو درود می‌فرستیم. تو که نامت آرامش دل‌هاست و یادت صیقل‌دهنده‌ی جان‌ها، از تو می‌خواهیم که در این ظلمت‌کده دنیا، چراغ هدایت را در مسیر راه ما پرفروغ‌تر بگردانی و در روز و انفسا، شفیع ما خسته‌دلان باشی. کلام را با ناب‌ترین ابیات شیخ اجل سعدی شیرازی به پایان می‌بریم که چون نگینی بر انگشتر ادبیات فارسی در مدح حضرتت می‌درخشد:

بَلِّغِ الْعَالِيَ بِكَمَالِهِ

كَشَفْتَ الدُّجَى بِجَمَالِهِ

حَسُنَتْ جَمِيعُ خِصَالِهِ

صَلُّوا عَلَيْهِ وَآلِهِ

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

حکایتی از بهلول

1

بهلول شیی در خانه‌اش مهمان داشت که قاصدی از راه رسید و پیام قاضی را به او رساند. قاضی می‌خواست بهلول آن شب شام مهمانش باشد. بهلول به قاصد گفت: از طرف من از قاضی عذر بخواه! من امشب مهمان دارم و نمی‌توانم بیایم. قاصد رقت و چند دقیقه دیگر برگشت و گفت: قاضی می‌گوید قدم مهمان بهلول هم روی چشم. بهلول با مهمانش به طرف مهمانی به راه افتادند.



2

او در راه به مهمانش گفت: فقط دقت کن من کجا می‌نشینم تو هم آنجا بنشین. هر چه می‌خورم تو هم بخور تا از تو چیزی نپرسیده‌اند. حرفی نزن و اگر از تو کاری نخواستند، کاری انجام نده. مهمان در دل به گفته‌های بهلول می‌خندید و می‌گفت: نگاه کن یک دیوانه به من نصیحت می‌کند.



3

وقتی به مهمانی قاضی رسیدند، خانه پر از مهمانان مختلف بود. بهلول کنار در نشست ولی مهمان رفت و در بالای خانه نشست. مهمانان کم کم زیاد شدند و هر کس می‌آمد در کنار بهلول می‌نشست و بهلول را به طرف بالای مجلس می‌راند: بهلول کم کم به بالای مجلس رسید و مهمان به دم در غذا آوردند و مهمانان غذای خود را خوردند. بعد از غذا میوه آوردند ولی همراه میوه چاقویی نبود.



4

همه منتظر چاقو بودند تا میوه‌های خود را پوست بکنند و بخورند. ناگهان مهمان بهلول چاقوی دسته طلایی از جیب خود درآورد و گفت: بیايد با این چاقو میوه‌هایتان را پوست بکنید و بخورید. مهمانان به چاقوی طلا خیره شدند. چاقو بسیار زیبا بود و دسته‌ای از طلا داشت. مهمانان از دیدن چاقوی دسته طلایی در جیب مهمان بهلول که مرد بسیار فقیری به نظر می‌رسید تعجب کردند.



5

در آن مهمانی شش برادر بودند که وقتی چاقوی دسته طلا را دیدند، به هم اشاره کردند و برای مهمان بهلول نقشه کشیدند. برادر بزرگتر رو به قاضی که در صدر مجلس نشسته بود و میزبان بود کرد و گفت: ای قاضی این چاقو متعلق به پدر ما بود و سال‌های زیادی است که گم شده است. ما اکنون این چاقو را در جیب این مرد پیدا کرده‌ایم. ما می‌خواهیم داد ما را از این مرد بستانی و چاقوی ما را به ما برگردانی.



6

قاضی گفت: آیا برای گفته‌هایت شاهی هم داری؟
برادر بزرگتر گفت: من پنج برادر دیگر در اینجا دارم
که همه‌شان گفته‌های مرا تصدیق خواهند کرد. پنج
برادر دیگر هم گفته‌های برادر بزرگ را تایید کردند
و گفتند چاقو متعلق به پدر آنهاست که سال‌ها پیش
گم شده است: قاضی وقتی شهادت پنج برادر را به نفع
برادر بزرگ شنید، یقین کرد که چاقو مال آنهاست
و توسط مهمان بهلول به سرقت رفته است.



7

قاضی دستور داد مرد را به زندان ببرند و چاقو را به برادر
بزرگ برگردانند. بهلول که تا این موقع ساکت مانده بود: گفت:
ای قاضی این مرد امشب مهمان من بود و من او را به این خانه
آوردیم. اجازه بده امشب این مرد در خانه من بماند. من او را
صبح اول وقت تحویل شما می‌دهم تا هر کاری خواستید با او بکنید.
برادر بزرگ گفت: نه! ای قاضی تو راضی نشو که امشب بهلول
این مرد را به خانه خودش ببرد چون او به این مرد چیزهایی
یاد می‌دهد که حق ما از بین برود.



8

قاضی رو به بهلول کرد و گفت: بهلول تو قول می‌دهی که به این مرد
چیزی یاد ندهی تا من او را موقتاً آزاد کنم؟ بهلول گفت: ای قاضی
من به شما قول می‌دهم که امشب با این مرد لام تا کام حرف نزنم.
قاضی گفت: چون این مرد امشب مهمان بهلول بوده است، برود
و شب را با بهلول بماند و فردا صبح بهلول قول می‌دهد او را به ما
تحویل دهد تا به جرم دزدی به زندانش بیندازیم.
برادران به ناچار قبول کردند و بهلول مهمان را برداشت و به خانه خود برد
و در راه اصلاً با مهمان حرفی نزد.



9

به محض اینکه به خانه رسیدند، بهلول زمزمه کنان گفت:
بهتر است بروم سری به خر مهمان بزنم: حتماً گرسنه است و
احتیاج به غذا دارد. مهمان که یادش رفته بود خر خود را در
طویله بسته است گفت: نه تو برو استراحت کن من به خر خود
سر می‌زنم، بهلول بدون اینکه جواب مهمان را بدهد وارد طویله شد.
خر سر در آخور فرو برده بود و در حال نشخوار علف‌ها بود.



10

بهلول چوب کلفتی برداشت و به کفل خر کوبید. خر بیچاره که علف‌ها را
نشخوار می‌کرد، از شدت درد در طویله شروع به راه رفتن کرد.
بهلول گفت: ای خر مگر من به تو نگفتم وقتی وارد مجلس شدی حرف
نزن: هر جا که من نشستم تو هم بنشین: اگر از تو چیزی نخواستند
دست به جیب‌ت نبر! چرا گوش نکردی؟ هم خودت را به دردسر انداختی
هم مرا. فردا تو به زندان خواهی رفت. آن وقت همه خواهند گفت: بهلول
مهمان خودش را نتوانست نگه دارد و مهمان به زندان رفت.



11

بهلول ضربه شدیدی به خر بیچاره زد و گفت: ای خر، گوش کن فردا اگر قاضی از تو پرسید این چاقو مال توست
بگو نه! من این چاقو را پیدا کرده‌ام و خیلی وقت بود که دنبال صاحبش می‌گشتم تا آن را به صاحبش
برگردانم ولی متأسفانه صاحبش را پیدا نمی‌کردم. اگر این چاقو مال این شش برادر است آن را به آنها می‌دهم.
اگر قاضی از تو پرسید این چاقو را از کجا پیدا کرده‌ای؟ مگر در بیابان چاقو دسته طلا ریخته‌اند که آن را پیدا کرده‌ای؟
بگو پدرم سال‌ها پیش کاروان سالار بزرگی بود و همیشه بین شهرها در رفت و آمد بود و مال التجاره زیادی
به همراه می‌برد و با آنها تجارت می‌کرد تا اینکه ما یک شب خبردار شدیم که پدرم را دزدان کشته‌اند و
مال و اموالش را برده‌اند. من بالای سر پدرم حاضر شدم. پدر بیچاره‌ام را دزدان کشته بودند و تمام اموالش
را برده بودند و این چاقو تا دسته در قلب پدرم فرو رفته بود. من چاقو را برداشتم و پدرم را دفن کردم و از
آن موقع دنبال قاتل پدرم می‌گردم... در هر مهمانی این چاقو را نشان می‌دهم و منتظر می‌مانم که صاحب
چاقو پیدا شود و من قاتل پدرم را پیدا کنم. ای قاضی، اکنون من قاتل پدرم را پیدا کرده‌ام این شش برادر
پدر مرا کشته‌اند و اموالش را برده‌اند. دستور بده تا اینها اموال پدرم را برگردانند و تقاص خون پدرم را پس بدهند.



۱۲

بهلول که این حرف‌ها را به خر می‌گفت و صاحب خر گفته‌های او می‌شنید. او چوب دیگری به خر زد و گفت: ای، خر، فهمیدی؟ یا تا صبح کتکت بزنم. صاحب خر گفت: ای بهلول عزیز! نه تنها خر، بلکه من هم حرف‌های تو را فهمیدم و به تو قول می‌دهم هیچ مجلسی بالاتر از جایگاهم ننشینم و اگر از من چیزی نپرسیدند حرف نزنم و اگر چیزی از من نخواستند، کاری نکنم.



۱۳

بهلول که مطمئن شده بود مرد حرف‌های او را به خوبی یاد گرفته است رفت و به راحتی خوابید. فردا صبح بهلول مرد را بیدار کرد و او را منزل قاضی رساند و تحویل داد و خودش برگشت. قاضی روبه مرد کرد و گفت: ای مرد آیا این چاقو مال توست؟ مرد گفت: ای قاضی این چاقو مال من نیست. من خیلی وقت است که دنبال صاحب این چاقو می‌گردم تا آن را به صاحبش برگردانم اگر این چاقو مال این برادران است من با رغبت این چاقو را به آنها می‌دهم.



۱۴

قاضی رو به شش برادر کرد و گفت: شما به چاقو نگاه کنید! اگر مال شماست آن را بردارید. برادر بزرگ چاقو را برداشت و با خوشحالی لبخندی زد و گفت: ای قاضی من مطمئن هستم این چاقو همان چاقوی گمشده پدر من است. پنج برادر دیگر چاقو را دست به دست کردند و گفتند: بلی ای جناب قاضی! این چاقو مطمئناً همان چاقوی گم شده پدر ماست.



۱۵

قاضی از مرد پرسید: ای مرد این چاقو را از کجا پیدا کرده‌ای؟ مرد در جواب قاضی بر اساس هر آن چه شب گذشته آموخته بود درباره چاقو توضیح داد و در پایان گفت: ای قاضی! این شش برادر پدر مرا کشتند و اموالش را برده‌اند. دستور بده تا این‌ها اموال پدرم را برگردانند خون پدرم را بدهند.



۱۶

شش برادر نگاهی به هم انداختند. آن‌ها در مخمصه بدی گرفتار شده بودند و وبا ادعای دروغینی که کرده بودند، مجبور بودند اکنون به عنوان قاتل و سال‌ها در زندان بمانند. برادر بزرگ گفت: ای قاضی من زیاد هم مطمئن نیستم این چاقو مال پدر من باشد. چون سال‌های زیادی از آن تاریخ گذشته است و احتمالاً من اشتباه کرده‌ام. برادران دیگر هم به ناچار گفته‌های او را تایید کردند و گفتند که چاقو فقط شبیه چاقوی ماست ولی چاقوی پدر ما نیست.

قاضی مدت زیادی خندید و به مرد مهمان گفت: ای مرد چاقویت بردار و پیش بهلول برو... مرد سجده شکر به جای آورد و چاقو را برداشت و خارج شد.



درستایش جاری نیکی؛

حماسه بی صدای وقف



در هندسه زندگی، آن جا که مرزهای باریک «مالکیت» در برابر وسعت «انسانیت» رنگ می‌بازند، حقیقتی بزرگ به نام «وقف» متولد می‌شود. وقف، نه تنها یک کنش اقتصادی؛ که یک معماری معنوی است برای بنا کردن قصری از نور در سرای باقی؛ هنری است که در آن، انسان می‌آموزد چگونه با دست خویش، بندهای دلبستگی به خاک را بگسلد و هستی مادی‌اش را به جاودانگی ابدیت گره بزند.

وقف یعنی چه؟

- | | | | | |
|---|---|--|---|---|
|  |  |  |  |  |
| جریان همیشگی نیکی
وقف، رودی است که
هرگز خشک نمی‌شود. | رشد و پیشرفت جامعه
از طریق آموزش، سلامت،
فرهنگ و حمایت از
نیازمندان. | خدمت به دیگران
پر کردن حفره‌ای
از نیاز هموعان و
بهبود زندگی جامعه. | سرمایه‌ای برای ابدیت
ساختن بنایی که
ثمره‌اش تا نسل‌های
بعد جاری است. | بخشش ماندگار
بخشی از دارایی خود
را برای همیشه در راه
خیر قرار دادن. |

وقتی کسی در میانه هیاهوی دنیا، از سهم خود می‌کاهد تا حفره‌ای از نیاز هم‌نوعش را پر کند، در حقیقت نه از مال، که از روح خویش انفاق کرده است. این، سکوی پرشی است از «خودخواهی» به «خداگونه‌گی». واقف، در نگاه عارفانه، آن معماری است که سنگ‌بنای ساختمانی را می‌گذارد که خودش هرگز دیوارهای آن را لمس نخواهد کرد؛ او خشتی را بر خشت می‌چیند که سایه آن، پناهگاه آیندگانی خواهد بود که نه او آن‌ها را می‌شناسد و نه آن‌ها نامش را بر پیشانی آن بنا خواهند یافت. و این، اوج بی‌توقعی عاشقانه است.



با وقف، چه می‌سازیم؟

- | | | | | | | |
|---|---|---|--|---|---|---|
|  |  |  |  |  |  |  |
| مدرسه | بیمارستان | کتابخانه | آب‌انبار و چاه | مسجد | مرکز خیریه | کمک به نیازمندان |

حماسه بی صدای وقف



وقف، رودی است که برخلاف تمام قوانین طبیعت، هرچه بیشتر در مسیر بی پایان خویش به دیگران می بخشد، زلال تر و پرخروش تر می شود. در جهان بی ثباتی که مرگ، پایان تمام دارایی هاست، وقف، استثنایی است بر قانون زوال.

واقف، با این عمل، نام خویش را در دفتر سرنوشت انسان ها ثبت می کند؛ بی آنکه نیازی به حک کردن آن بر کتیبه های سنگی داشته باشد. او با وقف، «من، کوچک و محدود خویش را در «ما»ی بزرگ و نامحدود هستی حل می کند و به یگانگی می رسد.

خوشا آنان که در این دنیای فانی، به تجارت با ابدیت برخاسته اند. آنان که می دانند هرچه را با دستان خویش به دست مردم می سپارند، در حقیقت به قلک ابدی خویش می فرستند. وقف، نجوای خاموش خیرخواهی است که تا ابد در گوش زمان خواهد ماند؛ چرا که نیکی، تنها حقیقتی است که هرگز غبار کهنگی بر چهره آن نمی نشیند.

وقف، یک «بودن» است که در «رفتن» متجلی می شود؛ چراغی است که پس از خاموش شدن سوسوی عمر صاحبش، همچنان در راهروهای تاریک محرومیت می سوزد و راه را برای افتادگان روشن نگه می دارد.

با وقف، بذری در خاک زمان می کارند؛ بذری که ثمره اش در قرن های بعد، گرسنه ای را سیر می کند، کودکی را درس می آموزد و بیماری را از رنج بی دارویی می رهاند.

وقف، آن لحظه باشکوهی است که «ثروت» از بند اسارت طمع رها شده و به «خدمت» در می آید. این شکوه بخشش، تنها به نان و آب و ملک محدود نمی شود؛ وقف اندیشه، وقف زمان، وقف لبخند و وقف مهربانی، همگی شاخه هایی از این درخت تناورند که سایه اش چتر آرامش بر سر جامعه ای است که در آن، عدالت و شفقت، نه در کلام، که در عمل واقفان جاری است.

وقف، نجوای خاموش خیرخواهی است که تا ابد در گوش زمان خواهد ماند؛ چرا که نیکی، تنها حقیقتی است که هرگز غبار کهنگی بر چهره آن نمی نشیند.

وقف، میراثی برای همیشه



مهربانی ما امروز
آینده ای روشن
برای فرداست.



زمانی که وقف
می شود؛ هرگز
توقف نمی کند.



هرچقدر بدهیم،
بیشتر رشد
می کند.



آنچه در راه خدا بدهیم،
در حقیقت برای خودمان
سرمایه گذاری کرده ایم.



وقف، پلی است میان
زمین فانی و سرای
همیشگی.

سردار روشنائی در جنوب ایران

رئیس علی دلواری

قهرمانی که نامش با آزادی، شجاعت و عشق به میهن گره خورد

در جنوبی‌ترین کرانه‌های ایران، آنجا که آفتاب
با تمام توان بر خاک گرم می‌تابد و نخل‌ها
در برابر بادهای شور خلیج فارس سر خم
نمی‌کنند، مردی برخاست که نامش با
آزادی، شجاعت و عشق به میهن گره
خورد: مردی به نام
رئیس علی دلواری.

زادگاه: دلوار، بوشهر



تولد: ۱۲۵۹ هـ.ش



شهادت: ۱۳۰۵ هـ.ش



”خاک ایران مقدس است
اگر در خطر باشد، فرزند
نمی‌تواند بی تفاوت بماند.

رئیس علی دلواری

ویژگی‌های برجسته



شجاعت



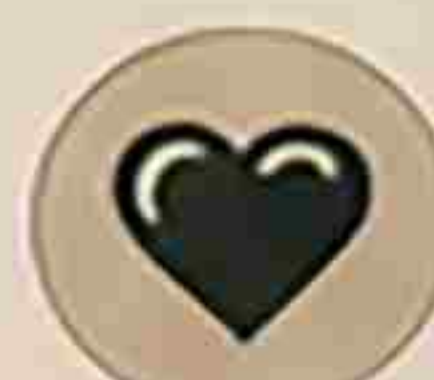
وطن دوستی



ایمان و اعتقاد



رهبری مردمی



فداکاری

زندگی و آغاز راه

دلوار، زادگاه او، روستایی آرام در کنار آبهای نیلگون خلیج فارس بود؛ اما در روزگار او، این آرامش بارها با صدای گلوله و سم اسب بیگانگان درهم شکست. موجهای دریا، خبر آمدن دشمن را به ساحل می‌رساندند و نخلهای بلند، شاهد روزهایی بودند که بیگانگان چشم طمع به خاک ایران دوخته بودند. در آن روزگار سخت، بسیاری در اندیشه حفظ جان خویش بودند؛ اما رئیس‌علی دل در گروی سرزمینش داشت. او نمی‌توانست ببیند که دست بیگانه بر خاکی گذاشته شود که نسل‌های فراوان برای پاسداری از آن رنج کشیده و جان داده بودند.



رئیس‌علی دلواری، تنها یک فرمانده جنگی نبود؛ او فرزند شجاع جنوب و صدای بیدار مردمی بود که آزادی را با تمام وجود می‌خواستند. در نگاهش، برق ایمان و غیرت می‌درخشید و در قلبش، عشق به ایران جنان ریشه دوانده بود که هیچ تهدیدی نمی‌توانست آن را از جا برکند.



او از میان مردم برخاسته و با آنان زندگی کرده بود؛ او درد آنان را می‌دانست؛ مردم نیز با جان و دل در کنارش ایستادند.



در آن روزگار سخت، بسیاری در اندیشه حفظ جان خویش بودند؛ اما رئیس‌علی دل در گروی سرزمینش داشت، او نمی‌توانست ببیند که دست بیگانه بر خاکی گذاشته شود که نسل‌های فراوان برای پاسداری از آن رنج کشیده و جان داده بودند.

باورها و ارزش‌ها

- ♦ دفاع از وطن، تنها با فریاد و شعار ممکن نیست؛ باید در لحظه سختی ایستاد.
- ♦ باید از آسایش گذشت و باید برای حفظ عزت سرزمین، بهای سنگین پرداخت.
- ♦ شکست واقعی، زمانی است که ملتی از ترس، آزادی و شرافت خود را فراموش کنند.
- ♦ قدرت یک ملت فقط در تعداد سربازان و سلاح‌هایش نیست؛ گاهی یک دل استوار می‌تواند در برابر لشکری بزرگ بایستد.



مبارزه با نیروهای انگلیسی

وقتی نیروهای انگلیسی به جنوب ایران تجاوز کردند، گمان می‌کردند با لشکری مجهز و سلاح‌هایی پیشرفته می‌توانند مردم ایران را به زانو درآورند. آنان به قدرت توپ و تفنگ خود تکیه داشتند و تصور می‌کردند که خاک جنوب، بی‌دفاع و آماده تسلیم است. اما آنان مردم این سرزمین را نمی‌شناختند.



رئیس علی دلواری در برابر این اندیشه ایستاد.



او می‌دانست که جنگ با دشمنی نیرومند، آسان نیست.



می‌دانست که بارانش از نظر تجهیزات با دشمن برابری نمی‌کنند.



می‌دانست که ممکن است هر لحظه جان خود را از دست بدهد.



با این حال، ترس را به دل راه نداد.



برای او، وطن جیزی نبود که بتوان آن را با سکوت و سازش معامله کرد.



ایران برایش مانند مادری بود که اگر در خطر باشد، فرزند نمی‌تواند بی‌تفاوت بماند.

شب‌های جنوب

شب‌های جنوب، شاهد گردهمایی مردانی بود که با داستانی بینه‌بسته و دل‌هایی سرشار از ایمان، برای دفاع از خاک خود آماده می‌شدند. جراح‌های کم‌نور خانه‌ها در دل تاریکی می‌درخشیدند و صدای آرام گفت‌وگوها از میان نخلستان‌ها می‌گذشت.

آنها شاید سلاح‌های فراوانی نداشتند؛ اما سرمایه‌ای بزرگ‌تر در اختیارشان بود:

ایمان و اتحاد و عشق به میهن.



رئیس علی دلواری

قهرمان جاودانه مقاومت جنوب

رئیس علی در میان یارانش، همچون کوهی استوار بود. سخنانش ساده؛ اما پر قدرت بود. او وعده‌های بزرگ نمی‌داد و خود را برتر از دیگران نمی‌دانست. در کنار مردم می‌ایستاد، با آنان غذا می‌خورد، در سختی‌ها همراهشان بود و پیش از آنکه دیگران را به میدان بفرستد، خود در صف نخست مبارزه قرار می‌گرفت. همین رفتار بود که او را در دل مردم جاودانه کرد.

او به یارانش آموخت



دفاع از وطن، تنها با فریاد و شعار ممکن نیست؛ باید در لحظه سختی ایستاد.



باید از آسایش گذشت و باید برای حفظ عزت سرزمین، بهای سنگین پرداخت.



می‌دانست که ممکن است پیروزی آسان به دست نیاید؛ اما باور داشت که شکست واقعی، زمانی است که ملتی از ترس، آزادی و شرافت خود را فراموش کنند.



در میدان نبرد، صدای شلیک گلوله‌ها غرش موج‌های خلیج فارس درهم می‌آمیخت. آسمان جنوب، گاه از دود باروت تیره می‌شد و زمین، زیر گام‌های مردانی که برای آزادی می‌جنگیدند، می‌لرزید.



در آن لحظات، رئیس علی نه تنها فرمانده جنگ، بلکه دل‌تپنده مقاومت بود. حضورش به یارانش امید می‌بخشید و دشمن را به هراس می‌انداخت.

برای او، خاک ایران مقدس بود



هر وجب از این، خاک، یادگار نیاکان و امانتی برای آیندگان به شمار می‌رفت.



او نمی‌خواست فرزندان جنوب روزی در سرزمینی زندگی کنند که بیگانگان بر آن فرمان برانند.



نمی‌خواست نام ایران با ننگ تسلیم و بی‌غیرتی همراه شود.

“

او خوب می‌دانست که قدرت یک ملت، فقط در تعداد سربازان و سلاح‌ها یش. گاهی یک دل استوار می‌تواند در برابر لشکری بزرگ بایستد و گاهی فریاد یک انسان آزاده، خواب هزاران مستبد را آشفته کند. رئیس علی از همان مردانی بود که با ایستادگی خود نشان دادند عظمت انسان به امکانات او نیست؛ بلکه به آرمانی است که برای آن مبارزه می‌کند.

”

بنابراین، با همه توان در برابر دشمن ایستاد و از مردم خواست که امید خود را از دست ندهند.

۱	بردن نام خدا	کلید	برکاری است	۲۱	دعا	کلید	رحمت و چراغ تاریکی ماست
۲	منار	کلید	بهشت است	۲۲	راستگویی بهترین	کلید	کار ماست
۳	بعضی مردم	کلید	خیر و قفل شرذ	۲۳	پایمبه	کلید	برکت است
۴	علی (ع)	کلید	کنجینه دانش من است	۲۴	زبان	کلید	همه خوبی ما و بدی ماست
۵	ترس از خدا	کلید	بر حکمتی است	۲۵	ما اهل بیت	کلید	حکمتیم
۶	دین دوستی	کلید	همه بدی ماست	۲۶	شراب	کلید	همه بدی ما و دروغ بدتر از شراب است
۷	دوستی با مساکین و فقرا	کلید	بهشت است	۲۷	ستی و تنبی	کلید	همه بدی ماست
۸	منار	کلید	همه خوبی ماست	۲۸	عتل	کلید	امور انسان است
۹	حرص	کلید	رنج، مرکب سختی و کثافته بکناه است	۲۹	خشم	کلید	همه بدی ماست
۱۰	بیزاری از بدی ما	کلید	خوبی ماست	۳۰	صدت	کلید	روزیت
۱۱	اطاعت از خدا	کلید	بر استواری و اصلاح بر فساد است	۳۱	سکوت	کلید	آسایش دنیا و آخرت است
۱۲	یاد خدا	کلید	انس با اوست	۳۲	خداوند توکل را	کلید	ایمان قرار داده است
۱۳	مدارا	کلید	دستی و روش فرمندان است	۳۳	جوان خوش اخلاق	کلید	خوبی و قفل شر است
۱۴	تقوای الهی	کلید	استواری و توشه روز جزا است	۳۴	رضایت و اعتقاد به نادانی	کلید	نادانی است
۱۵	شکر پس از نعمت	کلید	افزایش نعمت است	۳۵	زیاد گفتن لا حول و لا قوة الا بالله	کلید	کشایش است
۱۶	دوام صبر	کلید	پیروزی است	۳۶	دین شناسی	کلید	بصیرت و کمال عبادت است
۱۷	بی تبیری	کلید	فتر است	۳۷	گفتن لا اله الا الله	کلید	بهشت است
۱۸	حیا	کلید	همه خوبی ماست	۳۸	سوال	کلید	کنج دانش است
۱۹	دانش	کلید	بر درایت و از برد هزار در بازمی شود	۳۹	پرداخت خمس	کلید	روزی شماست
۲۰	تواضع	کلید	بزرگواریست	۴۰	کلاه کردن	کلید	سنگینی و بهتر از کینه است

این جملات بو علی سینا را باید با طلا نوشت...



هر چیزی کمش دارو است
متوسطش غذا است
و زیادش سم است
حتی محبت کردن

- ۱- هیچ وقت با کسی بیشتر از جنبه اش شوخی نکن... حرمتها "شکسته" میشود.
- ۲- هیچ وقت به کسی بیشتر از جنبه اش خوبی نکن... تبدیل به "وظیفه" میشود.
- ۳- هیچ وقت به کسی بیشتر از جنبه اش عشق نورز... "بی ارزش" میشی...

* از ذهن تا دهن فقط یک نقطه فاصله است
پس تا ذهنت را باز نکردی، دهانت را باز نکن

دل که رنجید از کسی

خرسند کردن مشکل است
شیشه‌ی بشکسته را پیوند کردن مشکل است
کوه را با آن بزرگی می‌توان هموار کرد
حرف ناهموار را هموار کردن مشکل است



صائب- تبریزی

هرگز به کسی حسادت نکن!

بخاطر نعمتی که خدایه او داده...
زیرا تو نمیدانی خداوند
چه چیزی را از او گرفته است!
و غمگین مباش وقتی خداوند
چیزی را از تو گرفت؛
زیرا تو نمیدانی خداوند چه چیزی را
عوض آن به تو خواهد داد...
پس همیشه شاکر باش
و بگو شکر...



به دو نفر هیچ وقت

خیانت نکنید

- به همسرت و رفیقت!
- رازهایت را به دو نفر بگو
به خودت و خدایت
- در تنگنا به دو چیز تکیه کن
به صبر و دعا
- در دنیا مراقب دو چیز باش
پدر و مادر

۵ چیزی که باید متوقف شود

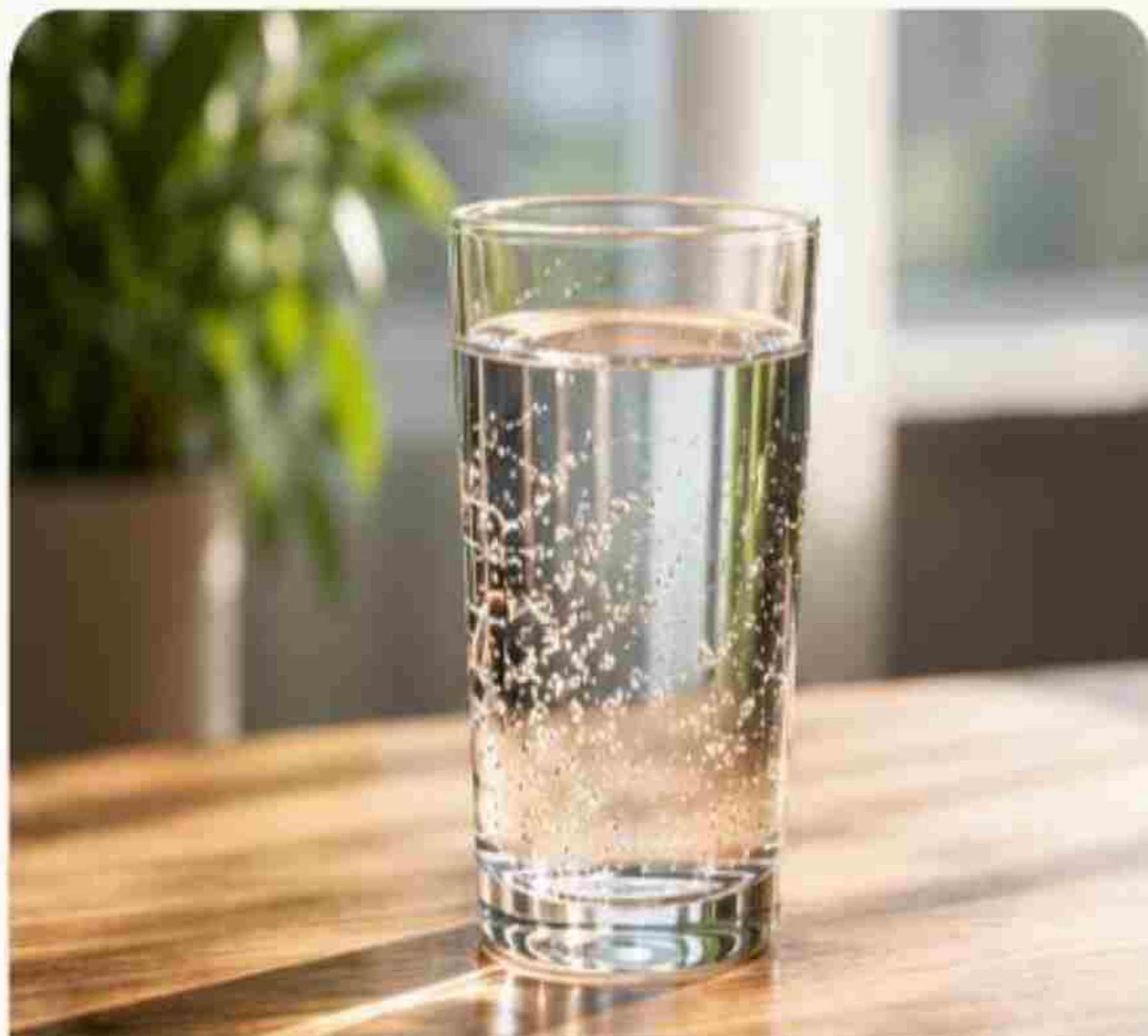
- ۱- زندگی کردن در گذشته
- ۲- راضی نگه داشتن همگان
- ۳- ترس از تغییر
- ۴- کم ارزش کردن خودتان
- ۵- فکر کردن بیش از حد

پسری به مادرش گفت؛



تو نماز میخونی، روزه میگیری
خدا بهت هیچی نمیده ولی من نه نماز میخونم
نه روزه میگیرم،
هر چی خواستم خدا بهم داده...!
پسر نمیدانست مادرش از خدا فقط به چیز میخواست
اینکه هر چه پسرش بخواهد
به او بدهد...!

۴ عادت ساده برای زندگی بهتر



آب کافی بنوشید



نوشیدن آب در طول روز به بهبود عملکرد بدن، افزایش انرژی و شادابی کمک می‌کند.



ورزش کنید



فعالیت بدنی منظم استرس را کاهش می‌دهد، خواب را بهتر می‌کند و سلامت قلب را تقویت می‌کند.



خواب کافی داشته باشید



خواب کافی به تقویت حافظه، تمرکز بهتر و افزایش بهره‌وری در طول روز کمک می‌کند.



هدف‌گذاری کنید



داشتن هدف به شما انگیزه می‌دهد، مسیرتان را واضح می‌کند و باعث پیشرفت مداوم می‌شود.

دانش، مسیر آبادانی

دانشجویان ایران؛ سازندگان آینده

دانش، چراغی است که مسیر تاریک مشکلات را روشن می‌کند و می‌تواند بیابان‌ها را به باغستان تبدیل کند. دانش‌جویان امروز، معمار تمدن فرداست.

نقش دانش در توسعه کشور



حل مسائل و نیازهای جامعه



نوآوری و تولید علم



کارآفرینی و ایجاد فرصت‌های شغلی



ارتقای فرهنگ و مسئولیت اجتماعی



حفاظت از محیط زیست و منابع طبیعی



دانشجو، آینده‌ساز



یادگیری مستمر



نگاه جهانی و عمیق



پژوهش و پشتکار



ایده و خلاقیت



تعهد و مسئولیت

هر دانه دانشی که امروز می‌کاریم، فردا درختی از بی‌شرفی و آبادانی است..

زمین خوردن پایان نیست

مهم نیست که چند بار زمین بخوری... مهم این است که هر بار برخیزی و زندگی را از نو بسازی.

با کلامی تلخ، قضاوتی نابجا...



شکست، بخشی از مسیر موفقیت است. هر شکست، درسی است برای موفقیت بزرگتر.



امید، نیرویی برای ادامه دادن. امید، تاریکی شکست را به نور تبدیل می‌کند.



پشتکار، کلید دستیابی به هدف. پشتکار، پل عبور از مشکلات و رسیدن به رویاهاست.



خودباوری، آغاز هر تحول. باور به خود، اولین گام برای تغییر زندگی است.



قضاوت نکردن، نشانه بلوغ فکری. هرگز کسی را با یک شکست، قضاوت نکنیم.

موفقیت از دل تلاش‌های مداوم و برخاستن پس از هر زمین خوردن متولد می‌شود.

تنهایی در عصر ارتباطات؛

همه آنلاین اند، پس چرا تنهاییم؟

جهان کوچک تر شد؛ اما فاصله های انسانی کمتر نشدند...

اما درست در همین عصر شگفت انگیز ارتباط، پرسشی آرام و ستگین در برابر ما ایستاده است: اگر این همه راه برای رسیدن به یکدیگر داریم، چرا هنوز این همه انسان احساس تنهایی می کند؟

این شاید یکی از عجیب ترین تناقض های زمانه ما باشد؛ عصری که در آن یک انسان می تواند در چند ثانیه با کسی در آن سوی جهان گفت و گو کند و تصویر خود را برای هزاران نفر بفرستد و از زندگی دوستان و غریبه ها باخبر باشد و تقریباً هیچ گاه از جریان ارتباطات خارج نشود؛ اما با این همه ممکن است شب در سکوت اتاق خود، احساس کند هیچ کس واقعاً او را نمی بیند.

مسئله، دیگر فقط «تنها بودن» نیست.

مسئله ما احساس تنها ماندن در میان انبوه ارتباطات است؛ مسئله ای که دیگر نمی توان آن را صرفاً یک احساس شخصی دانست!

روزی، برای پیدا کردن آدمی که دوستش داشتیم باید راهی طولانی را طی می کردیم. نامه می نوشتیم، روزها را در سفری طولانی طی می کردیم و گاهی بی خبر و چشم به راه عزیزانمان می ماندیم...

امروز کافی است صفحه ای را لمس کنیم نامی را جست و جو کنیم، پیامی بفرستیم و چند ثانیه منتظر بمانیم، جهان، از نظر فناوری هرگز چنین نزدیک نبوده است!



جهان نزدیک تر
از همیشه



ارتباط در چند
ثانیه



اطلاع از زندگی
دیگران



اما باز هم احساس
تنهایی...

تنهایی؛ یک مسئله جهانی



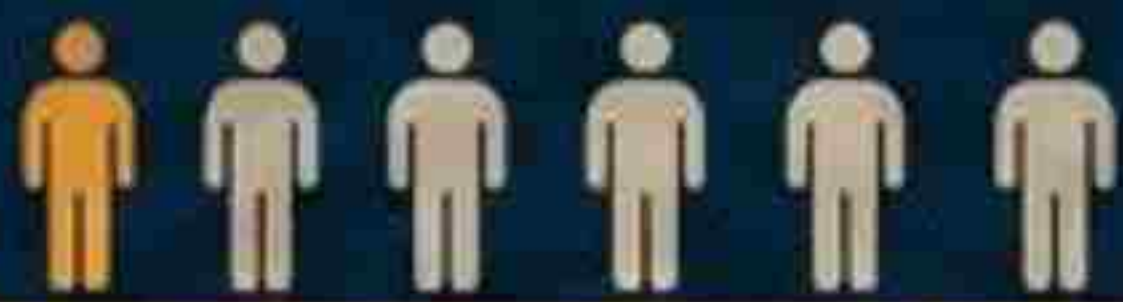
تنهایی مدت‌ها موضوعی شخصی و حتی گاهی شرم‌آور تلقی می‌شد؛ چیزی که انسان‌ها ترجیح می‌دادند درباره‌اش حرف نزنند؛ اما جهان امروز نگاه دیگری به آن دارد.



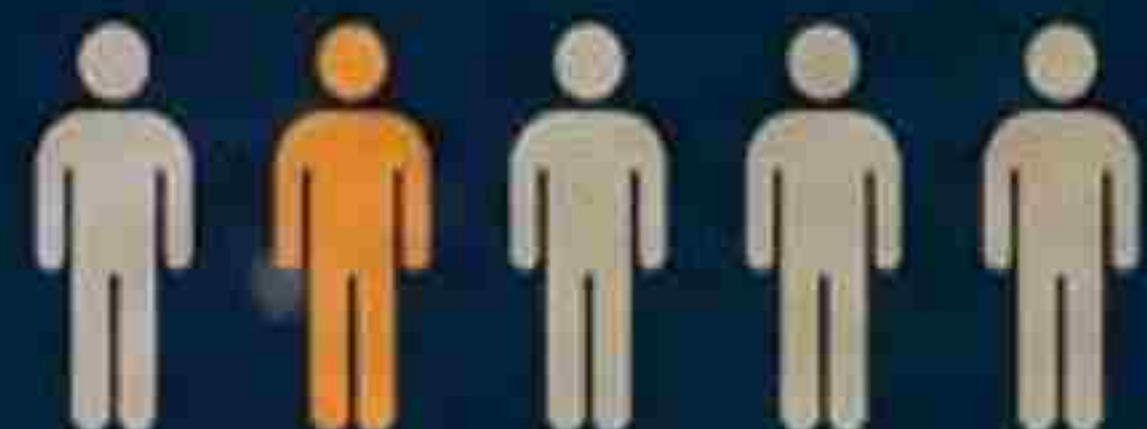
سازمان جهانی بهداشت در گزارش مهم خود درباره ارتباط اجتماعی که در سال ۲۰۲۵ منتشر شد، اعلام کرد:

حدود

یک نفر از هر شش نفر در جهان با تنهایی مواجه است.



این وضعیت در میان نوجوانان و جوانان حتی شایع‌تر گزارش شده و تقریباً یک نفر از هر پنج نفر در این گروه‌های سنی تجربه تنهایی دارد.



این اعداد تنها زمانی معنا پیدا می‌کند که بدانیم تنهایی صرفاً «تنها ماندن در یک اتاق» نیست!



تنهایی می‌تواند در هر جایی تجربه شود:



در میان خانواده



در مدرسه یا دانشگاه



در محل کار



در میان هزاران دنبال‌کننده



و باز هم احساس تنهایی...

زیرا تنهایی با تعداد آدم‌هایی که اطراف ما هستند اندازه‌گیری نمی‌شود؛ بلکه با کیفیت ارتباطی که میان ما و دیگران وجود دارد سنجیده می‌شود. و این تفاوت، شاید کلید فهم مسئله باشد.



گاهی انسان آگاهانه از جمع فاصله می‌گیرد، کتابی می‌خواند، موسیقی گوش می‌دهد، نقاشی می‌کند، به طبیعت می‌رود یا ساعتی را در سکوت می‌گذراند و از این خلوت لذت می‌برد و این تنهایی، لزوماً رنج‌آور نیست.

اما تنهایی روانی زمانی شکل می‌گیرد که فاصله‌ای میان ارتباطی که انسان نیاز دارد و ارتباطی که واقعاً تجربه می‌کند به وجود بیاید.

به همین دلیل ممکن است یک نفر تنها زندگی کند؛ اما احساس آرامش داشته باشد و دیگری در شلوغ‌ترین مهمانی و جمع شلوغ در کنار ده‌ها نفر، احساس کند؛ ولی هیچ‌کس به جهان درونش راه نداشته باشد.



پس شاید تعریف دقیق‌تر این باشد:

تنهایی فقدان انسان‌ها نیست؛ بلکه فقدان احساس پیوند با انسان‌هاست.

”

تنهایی در عصر ارتباطات؛

همه آنلاین اند، پس چرا تنهایییم؟

در جهان دیجیتال، «دسترسی» به آدم‌ها تقریباً نامحدود شده است؛ اما دسترسی به قلب آدم‌ها همچنان دشوار است.



مقایسه، قاتل آرام آرامش

انسان در فضای مجازی می‌تواند تصویری بسیار مرتب از خود ارائه دهد؛ حتی در روزی که از درون فرو ریخته است.

و همین موضوع می‌تواند مقایسه‌ای دائمی ایجاد کند:

چرا زندگی او این‌قدر خوب است؟

چرا همه خوشحال‌اند جز من؟

چرا دیگران دوست‌های بیشتری دارند؟

چرا من به اندازه آنها موفق نیستم؟

و کلی سوال مقایسه‌آمیز دیگر...

اما ما زندگی واقعی خود را با منتخب‌ترین لحظات زندگی دیگران مقایسه می‌کنیم. این مقایسه، از اساس نابرابر است.



جوانان؛ قلب تپنده مسئله

این مسئله برای نوجوانان و جوانان اهمیت ویژه‌ای دارد.

گزارش سازمان جهانی بهداشت نشان می‌دهد تنهایی در گروه‌های سنی جوان بیشتر از بسیاری از گروه‌های دیگر تجربه می‌شود.



ما می‌توانیم زندگی ده‌ها نفر را ببینیم، بدون آنکه واقعاً یکی از آنها را بشناسیم.



می‌توانیم عکس‌های یک دوست را هر روز ببینیم، بدون اینکه بدانیم این روزها از چه چیزی می‌ترسد!



می‌توانیم ساعت‌ها با دیگران حرف بزنیم، بدون اینکه حتی یک‌بار درباره چیزی که واقعاً درونمان می‌گذرد صحبت کرده باشیم.



و شاید اینجا همان جایی باشد که ارتباط از صمیمیت جدا می‌شود.



نسلی که همه چیز را به اشتراک می‌گذارد، اما خودش را نه!

ویرترین زندگی، نه انبار آن!

یکم، از ویژگی‌های عجیب عصر شبکه‌های اجتماعی، فراوانی اطلاعات درباره زندگی دیگران است.

ما سیحانه دیگران را می‌بینیم... سفرشان را موققت‌شان را جشن‌هایشان را رابطه‌هایشان را خانه‌هایشان را و گاهی حتی غم‌هایشان را.

اما آنچه در این تصاویر دیده نمی‌شود، همیشه به اندازه آنچه دیده می‌شود اهمیت دارد، صفحه‌های اجتماعی معمولاً ویرترین زندگی‌اند... نه انبار آن!



تنهایی؛ یک مسئله جهانی

گزارش سال ۲۰۲۵ سازمان جهانی بهداشت، ارتباط اجتماعی را به عنوان مسئله‌ای مهم برای سلامت عمومی مطرح کرده و تنهایی و انزوای اجتماعی را با پیامدهای جسمی و روانی مختلف مرتبط دانسته است.



تنهایی و انزوای اجتماعی
با بیش از

۸۷۱ هزار

مرگ در سال

ارتباط داشته‌اند.



و در مقابل، ارتباط اجتماعی قوی
با سلامت بهتر و زندگی طولانی‌تر
ارتباط دارد.



به بیان ساده‌تر: انسان برای زنده ماندن فقط به غذا، آب و هوا نیاز ندارد؛
به رابطه هم نیاز دارد.



شاید مشکل، سرعت زندگی باشد!

اما صمیمیت، برخلاف پیام با سرعت
ساخته نمی‌شود.

اعتماد، زمان می‌خواهد...

شناختن یک انسان، زمان می‌خواهد...

شنیدن سکوت‌هایش، فهمیدن

ترس‌هایش، دیدن ضعف‌هایش و ماندن

در روزهایی که حال خوبی ندارد،

زمان می‌خواهد.



سریع‌تر پیام
می‌دهیم



سریع‌تر عکس
می‌فرستیم



سریع‌تر محتوا
مصرف می‌کنیم



و جتی سریع‌تر از
یک رابطه عبور
می‌کنیم...



شاید یکی از خطاهای عصر ما این باشد که تصور کرده‌ایم چون ارتباط سریع‌تر شده،

پس رابطه هم عمیق‌تر شده است. اما سرعت، عمق نمی‌آورد؛ گاهی فقط فاصله را سریع‌تر طی می‌کند.



راه حل چیست؟ فرار نه، استقاده درست!

حال شاید سوال این باشد که آیا باید از
جهان دیجیتال فرار کنیم؟ پاسخ خیر است!
چنین پاسخی نه منطقی است و نه ممکن.

مسئله امروز این نیست که تلفن همراه را کنار
بگذاریم و به گذشته برگردیم؛ گذشته‌ای که
خودش مشکلات و شکل‌های دیگری از انزوا
را داشته است.

مسئله این است که دوباره باد یگیریم فناوری را
در جای درستش قرار دهیم.



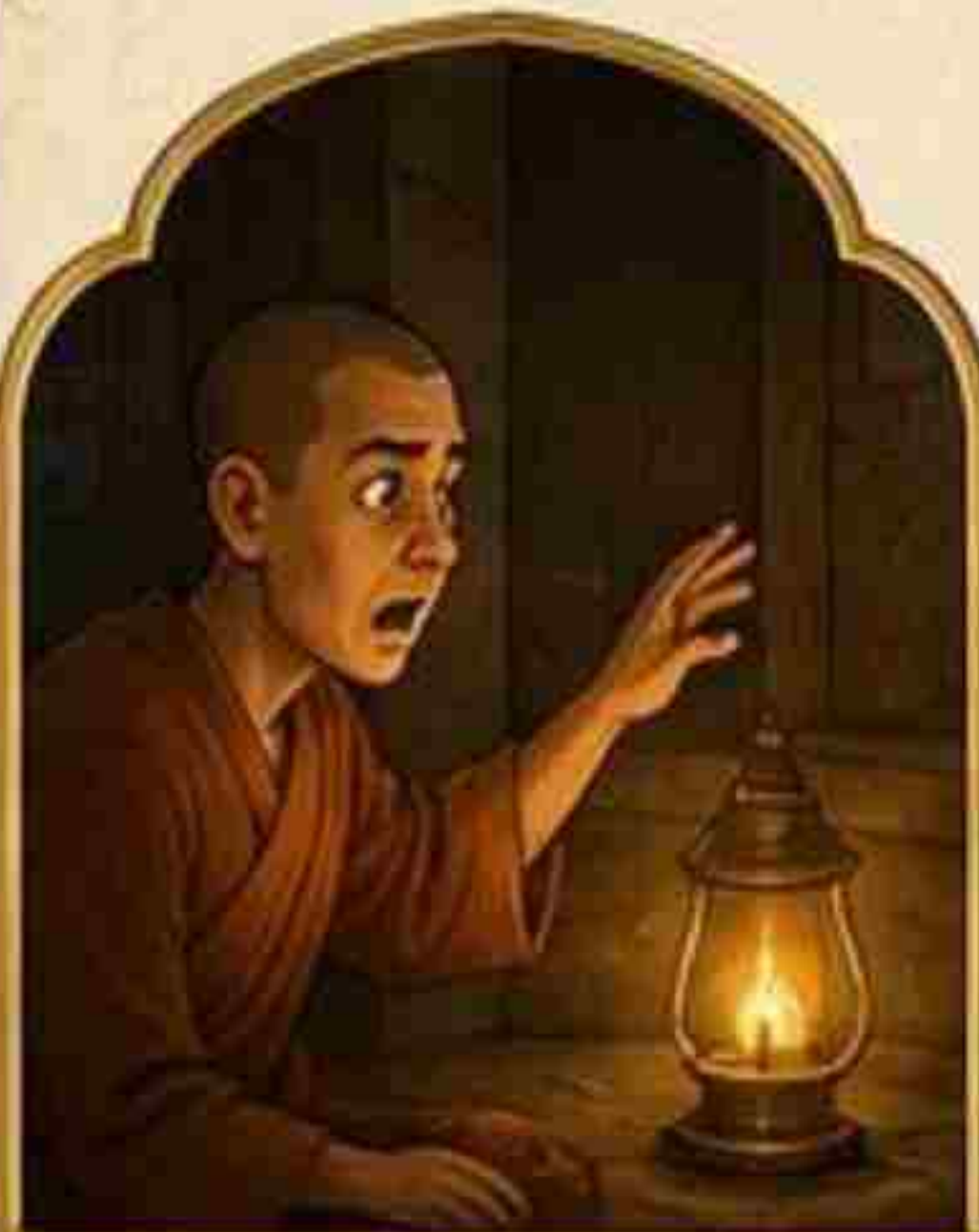
یک تماس تصویری
می‌تواند زیبا باشد؛
اما گاهی دیدن چهره
کسی پشت یک میز،
جای نشستن کنار او
را نمی‌گیرد.



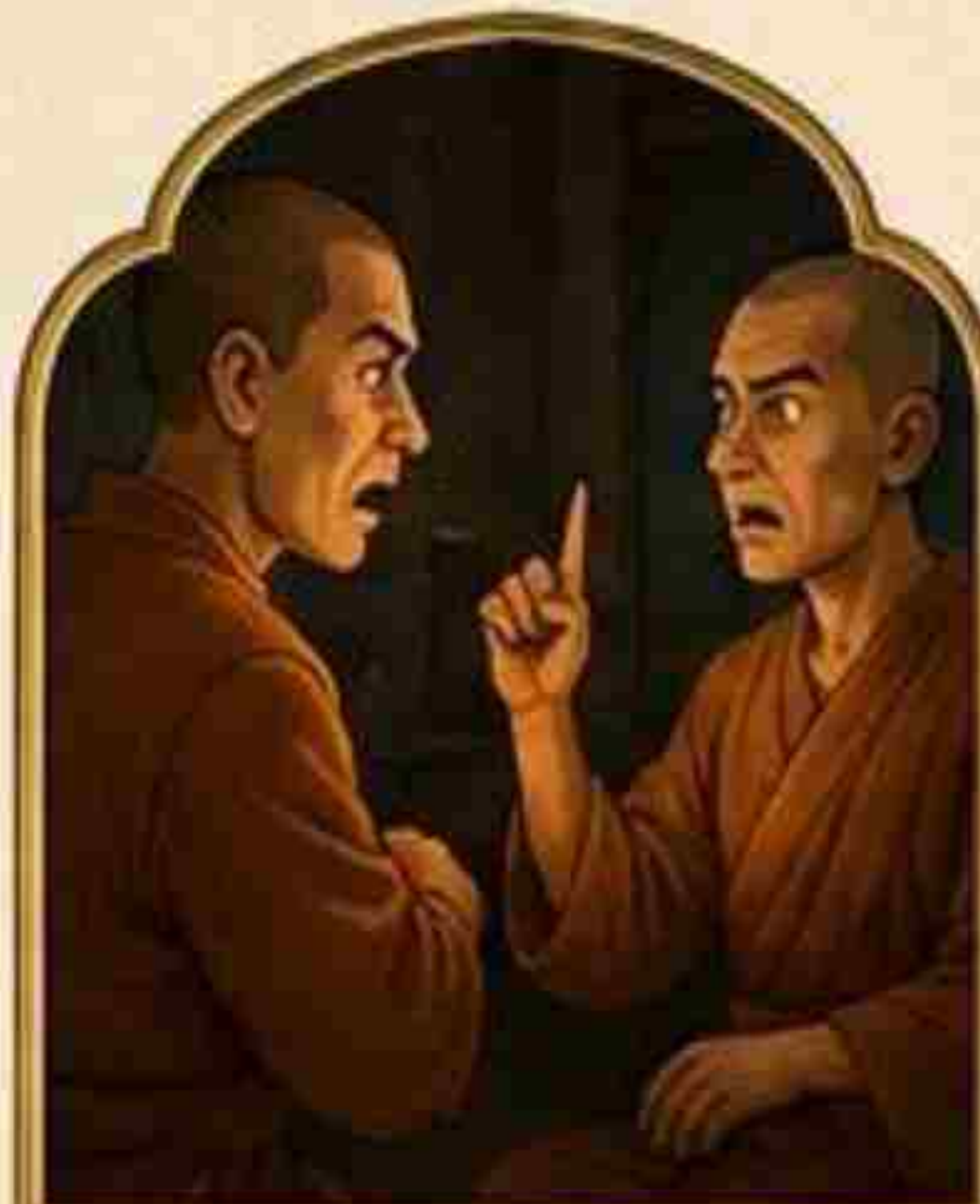
فقط یک کلمه

پیام داستان: کنترل خشم، سنجیده سخن گفتن و ارزش سکوت در مواقع بحرانی

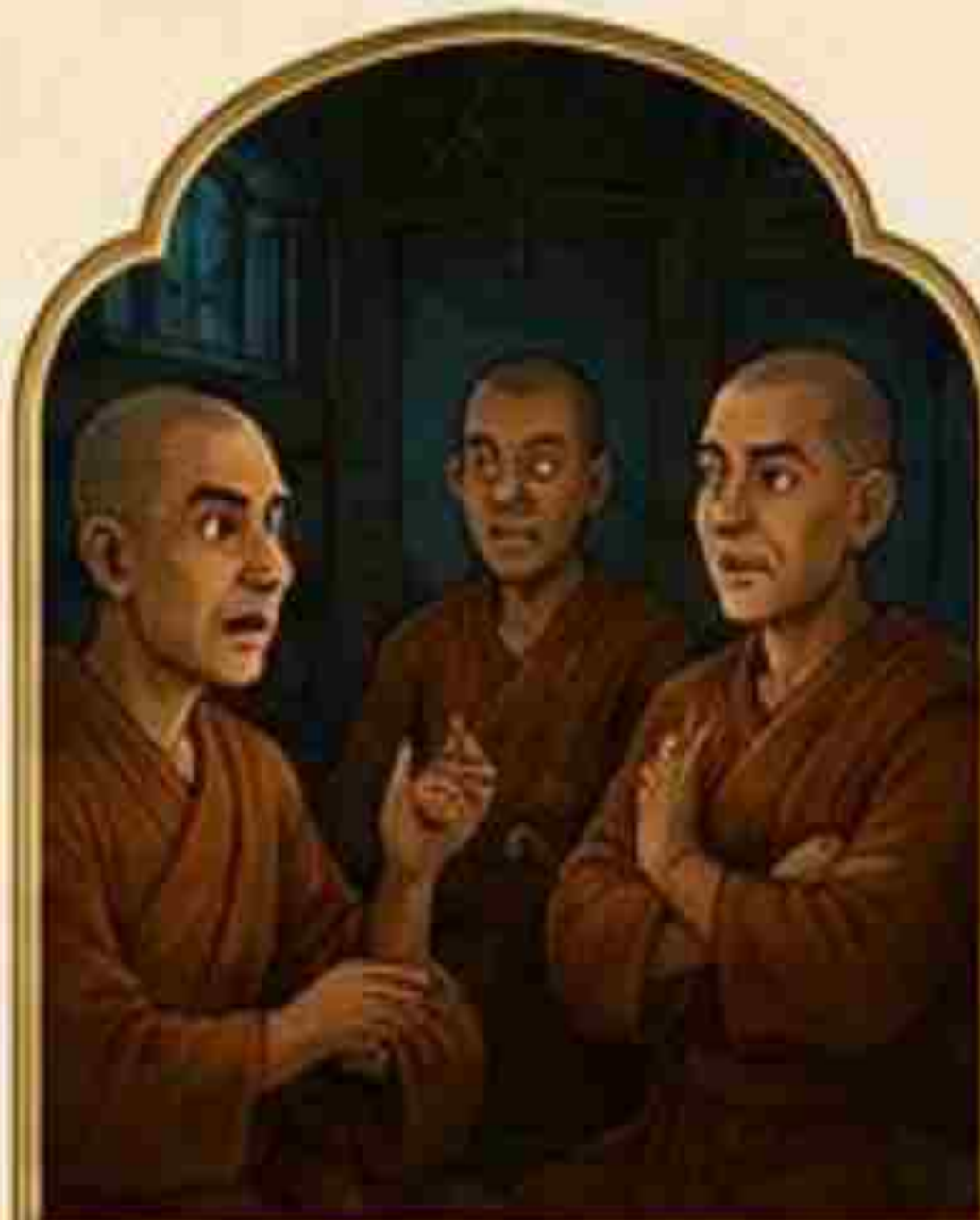
در معبدی کوهستانی، استاد جوانی به همراه چهار شاگرد خود تصمیم گرفتند برای تقویت تمرکز و خودسازی، به مدت یک هفته روزه سکوت بگیرند. قانون بسیار ساده اما سخت بود: «هیچ کس تحت هیچ شرایطی نباید سخن بگوید» در اولین روز، همه چیز به خوبی پیش رفت و شاگردان با آرامش به مراقبه پرداختند. با فرا رسیدن شب، باد شدیدی وزیدن گرفت و چراغ نفتی معبد شروع به لرزیدن کرد. تاریکی در حال نزدیک شدن بود.



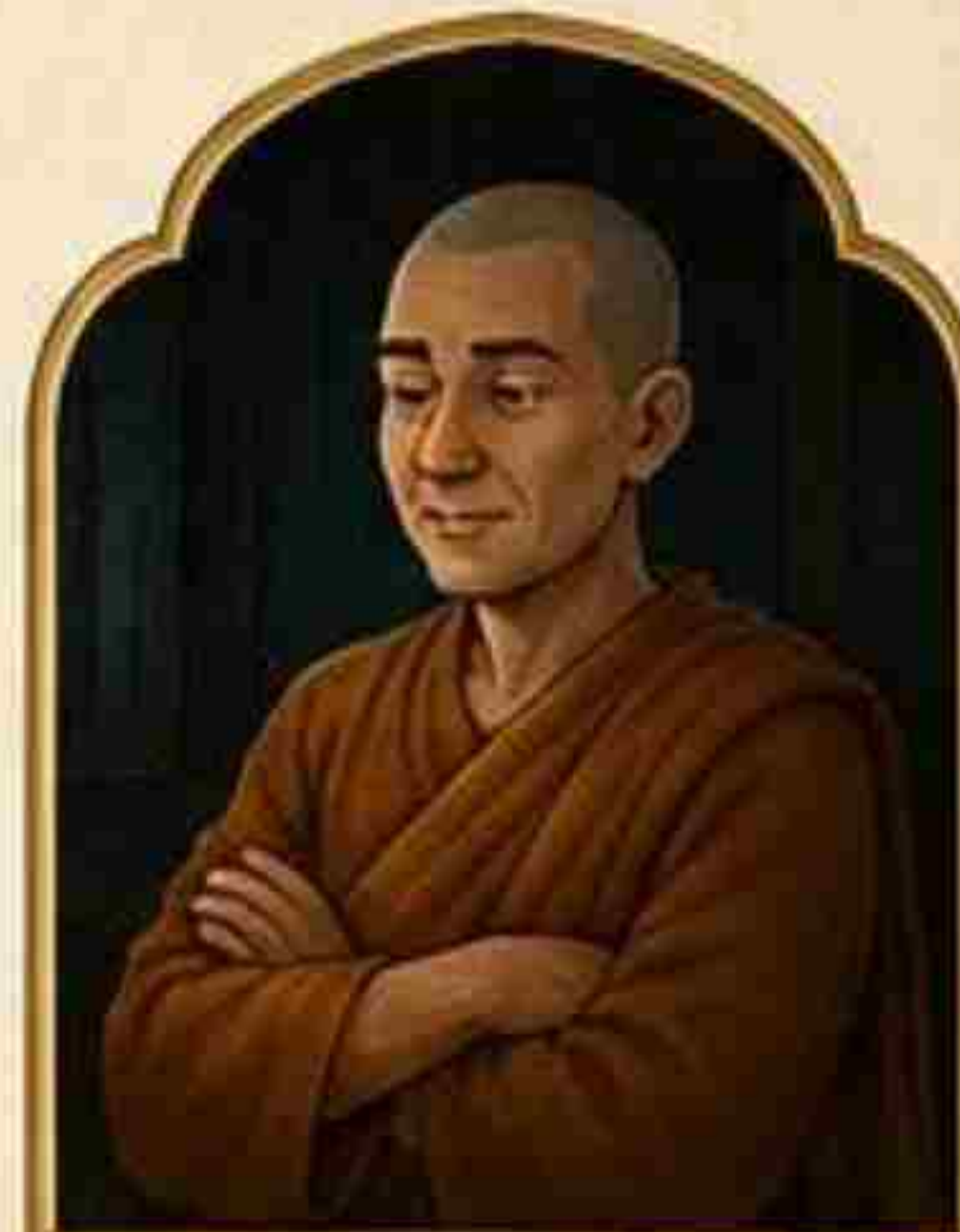
یکی از شاگردان که طاقت نیاورد، بی اختیار فریاد زد: «ای وای!» یکی چراغ را درست کن، دارد خاموش می شود!



شاگرد دوم رو به او کرد و با عصبانیت گفت: «مگر قرار نبود هیچ کدام حرفی نزنیم؟ چرا سکوتت را شکستی؟!»



شاگرد سوم که از رفتار آن دو شگفت زده شده بود، با لحنی ملامت گر گفت: «شما هو دو احمقید! چرا مدام با هم جروبحت می کنید و عهد را زیر پا می گذارید؟!»



شاگرد چهارم لبخندی مغرورانه زد و با آرامش گفت: «خدا را شکر که فقط من سکوتم را حفظ کردم و حرفی نزدم!!»

نکته آموزشی:

ما اغلب در زندگی، خطاهای دیگران را به سرعت می بینیم و برای اصلاح یا سرزنش آن ها عجله می کنیم؛ اما در این میان، خودمان نیز مرتکب همان خطا می شویم. پیش از قضاوت و سخن گفتن درباره دیگران، باید نگاهی به رفتار خود بیندازیم.



داستان دوم

کوزه شکسته

پیام داستان: پذیرش نقص‌ها و یافتن زیبایی و کارایی در ضعف‌های خود و دیگران

در هندوستان، مرد آب‌کشی بود که دو کوزه بزرگ داشت. او هرروز این کوزه‌ها را به دو سر چوبی بلند می‌بست، روی دوشش می‌گذاشت و از رودخانه تا خانه اربابش پیاده می‌رفت. یکی از کوزه‌ها کاملاً سالم بود و آب را حفظ می‌کرد؛ اما کوزه دیگر در دیواره خود ترک بزرگی داشت. هر بار که مرد مسیر طولانی رودخانه تا خانه ارباب را طی می‌کرد: نصف آب کوزه ترک‌خورده در راه می‌چکید و وقتی به مقصد می‌رسیدند، آن کوزه نیمه‌خالی بود. دو سال تمام این ماجرا تکرار شد. کوزه سالم به کارایی خود افتخار می‌کرد و کوزه شکسته، خجل و شرمسار از نقص خود بود و احساس بی‌ارزشی می‌کرد. روزی کوزه ترک‌خورده با اندوه به آب‌کش گفت: «من از خودم شرمسارم و می‌خواهم از تو عذرخواهی کنم؛ زیرا به خاطر نقص من، زحمت تو هدر می‌رود».



کوزه متوجه شد که در سمتی از جاده که او قرار دارد، گل‌های وحشی و زیبایی رویده‌اند؛ در حالی که سمت دیگر خشک و بی‌آب و علف است.



مرد آب‌کش لبخندی زد و گفت: «وقتی به مسیر برگشت می‌رویم، به کناره جاده نگاه کن».



مرد گفت: «من همیشه از نقص تو باخبر بودم و از آن استفاده کردم. من در سمت تو بذر گل پاشیدم و تو در تمام این دو سال، بدون آنکه بدانی، هر روز آن‌ها را آبیاری کردی، من با این گل‌ها خانه اربابم را تزئین کردم. اگر تو ترک نداشتی، این زیبایی هرگز ساخته نمی‌شد».

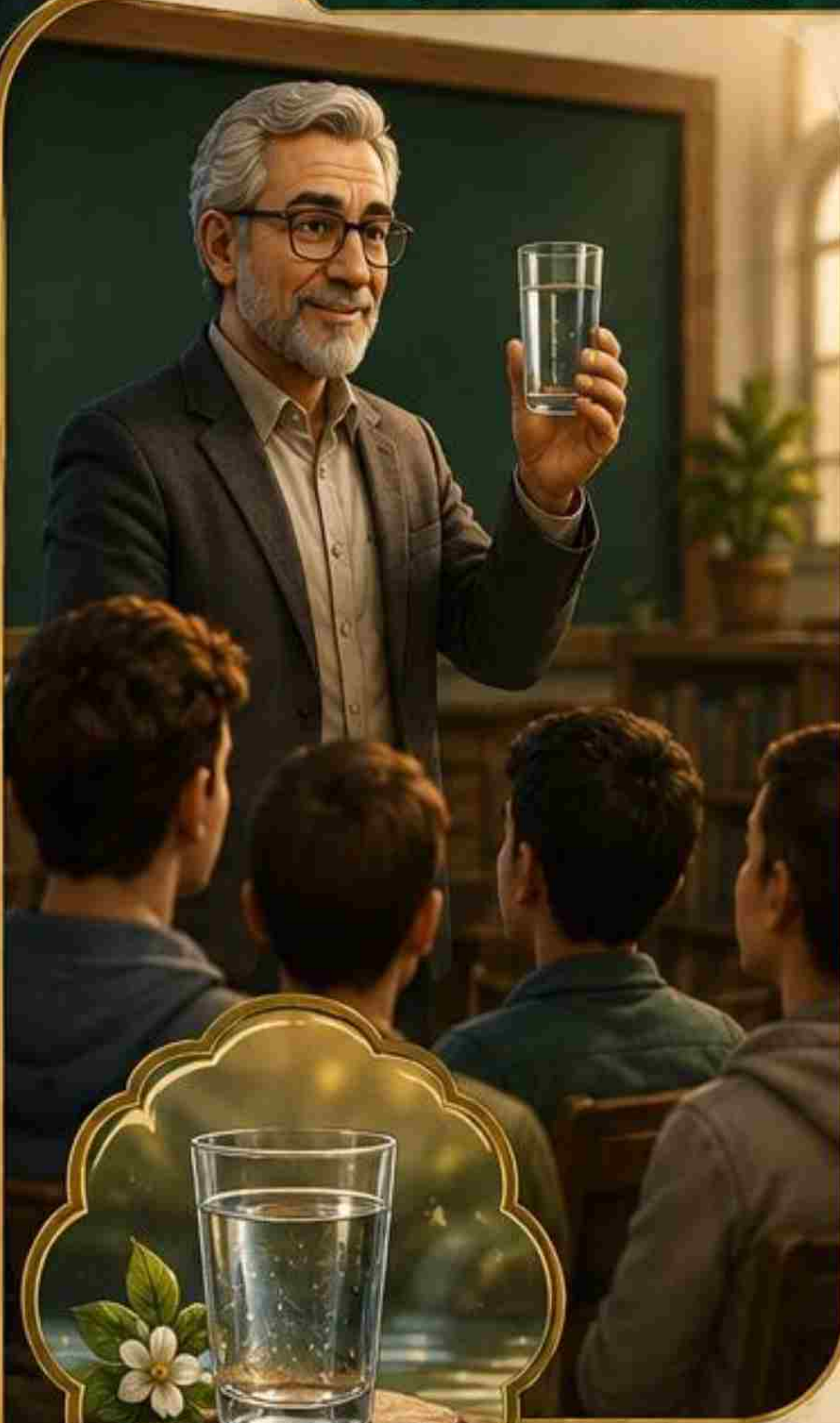
نکته آموزشی:

هر یک از ما نقص‌ها و ضعف‌های خاص خود را داریم؛ اما همین تفاوت‌ها و شکستگی‌هاست که می‌تواند در مسیر زندگی، نتایج بی‌نظیری خلق کند. پذیرش ضعف‌ها، اولین قدم برای تبدیل آن‌ها به فرصت است.



یک لیوان آب چقدر سنگین است؟

پیام داستان: رها کردن افکار منفی و بارهای روانی پیش از آنکه ما را فلج کنند.



◆ استاد روانشناسی، لیوانی را که تا نیمه

از آب پر بود، بالا گرفت و پرسید:

«به نظر شما وزن این لیوان چقدر است؟»

◆ دانشجویان پاسخ‌های متفاوتی دادند:

از ۵۰ گرم تا ۲۰۰ گرم.

◆ استاد گفت: «وزن مطلق این لیوان اهمیتی

ندارد. همه چیز بستگی به این دارد که

من چقدر آن را در دستم نگه دارم.

اگر آن را برای یک دقیقه نگه دارم، مشکلی نیست.

اگر آن را برای یک ساعت نگه دارم، دستم درد می‌گیرد..

اگر آن را یک روز کامل نگه دارم، دستم بی‌حس و

فلج می‌شود، در هر سه حالت، وزن لیوان تغییر نکرده

است؛ اما هر چه بیشتر آن را نگه دارم، برای من

سنگین‌تر می‌شود».

◆ او ادامه داد: «نگرانی‌ها، کینه‌ها و افکار منفی

زندگی مانند این لیوان آب هستند. اگر مدت کوتاهی

به آن‌ها فکر کنید، اتفاقی نمی‌افتد. اگر بیشتر به آن‌ها

فکر کنید، آزاردهنده می‌شوند و اگر تمام روز آن‌ها را

با خود حمل کنید، شما را کاملاً فلج خواهند کرد؛

به طوری که قادر به انجام هیچ کاری نخواهید بود».

نکته آموزشی:



یاد بگیرید که در پایان روز، لیوان مشکلات را زمین بگذارید.

حمل کردن مداوم بارهای فکری و غصه‌های گذشته،

توان حرکت را در زمان حال از ما می‌گیرد.



پل سنگی

پیام داستان: تفاوت میان ساختن دیوار (جدایی) و ساختن پل (آشتی) در روابط انسانی.



♦ دو برادر بر سر یک سوء تفاهم کوچک، با هم قهر کردند و بین مزارعشان کانال آبی حفر شد تا از هم جدا شوند.

♦ برادر بزرگ‌تر از یک نجار خواست تا در مرز دو مزرعه دیوار بزرگی بسازد تا دیگر حتی خانه برادرش را نبیند.



♦ نجار کار را آغاز کرد، غروب، برادر بزرگ‌تر با هیجان برگشت... اما به جای دیوار، با یک پل چوبی زیبا و محکم روبه‌رو شد که دو مزرعه را به هم وصل می‌کرد.



♦ برادر کوچک‌تر با دیدن پل، اشک‌ریزان از آن عبور کرد، برادرش را در آغوش گرفت و گفت: «تو واقعاً بزرگواری!»

♦ برادر بزرگ‌تر از نجار خواست بماند و کارهای بیشتری انجام دهد.

♦ نجار لیخند زد و گفت: «پل‌های زیادی در جاهای دیگر هست که باید بسازم.»



نکته آموزشی:



در روابط انسانی، ساختن حصارها و دیوارهای کینه بسیار آسان‌تر از ساختن پل‌های تفاهم و دوستی است. انسان‌های بزرگ همواره به دنبال ساختن پل هستند تا فاصله‌ها را از بین ببرند.

ساندویچ مرغ بندری

سمانه حسینی



مواد لازم

- سینه مرغ: ۳۰۰ گرم
- پیاز بزرگ: ۱ عدد
- سیب زمینی خالصی سرخ شده: دو عدد
- فلفل دلمه‌ای: ۱ عدد
- رب گوجه‌فرنگی: ۲ قاشق غذاخوری
- پودر کاری: ۱ قاشق چای‌خوری
- زردچوبه: ۱ قاشق چای‌خوری
- فلفل فرمز: ۱/۲ قاشق چای‌خوری (یا بیشتر، بنا به ذائقه)
- نمک و فلفل سیاه: به میزان لازم
- روغن: ۲ قاشق غذاخوری
- نان باگت یا ساندویچی: ۲ عدد
- خیارشور، گوجه‌فرنگی و کاهو برای سرو

طرز تهیه

- ۱ مرغ را به صورت خالصی خرد کرده و با زردچوبه، نمک و فلفل تفت دهید.
- ۲ پیاز را خالصی خرد کرده و در روغن سرخ سرخ کنید تا طلایی شود.
- ۳ فلفل دلمه‌ای را اضافه کرده و چند دقیقه تفت دهید.
- ۴ رب گوجه‌فرنگی، پودر کاری و فلفل قرمز را افزوده و کمی تفت دهید تا خامی رب گرفته شود.
- ۵ مرغ را به مواد اضافه کرده و ۵ تا ۱۰ دقیقه روی حرارت ملایم بپزید.
- ۶ مواد را به همراه سیب‌زمینی‌هایی که به صورت خالصی سرخ شده‌اند، داخل نان لپت‌کس قرار داده و همراه با خیارشور، و کاهو سرو کنید.

زمان آماده‌سازی
۳۰ دقیقه

زمان پخت
۲۰ دقیقه

مناسب برای
۲ نفر

نوش جان!

سالاد سزار



مواد لازم

- کاهوی رسمی: ۱ بوته
- سینه مرغ گریل‌شده: ۲۰۰ گرم
- نان تست: ۲ برش
- پنیر پارمزان: ۳ قاشق غذاخوری
- روغن زیتون: ۲ قاشق غذاخوری

مواد لازم برای سس

- سس مایونز: ۳ قاشق غذاخوری
- ماست چکیده: ۲ قاشق غذاخوری
- آب لیمو تازه: ۱ قاشق غذاخوری
- سیر رنده‌شده: ۱ حبه
- نمک و فلفل سیاه: به میزان لازم

طرز تهیه

- ۱ نان تست را به مکعب‌های کوچک برش داده و با کمی روغن زیتون در تابه با فر برشته کنید.
- ۲ مرغ را گریل کرده و به صورت ورقه‌ای برش دهید.
- ۳ مواد سس را با هم مخلوط کنید تا یکدست شود.
- ۴ کاهو را خرد کرده، مرغ، نان برشته و پنیر پارمزان را روی آن بریزید.
- ۵ در پایان سس را اضافه کرده و سالاد را به آرامی مخلوط کنید.

★ توضیح: گریل کردن یک روش پخت شبیه سرخ کردن است. در سرخ کردن حرارت از پایین و با استفاده از روغن به مواد وارد می‌شود؛ اما در گریل کردن حرارت از بالا به غذا می‌رسد. در گریل کردن معمولاً از لایه‌های نازک گوشت برای پخت استفاده می‌کنند تا نتیجه حاصل بهتر باشد. در روش گریل مواد غذایی از روغن استفاده نمی‌شود و بالعکس چربی خود غذا هم سوزد. بنابراین می‌توان از هم طعم لذیذ خوراکی لذت برد و هم غذای سالمی را مصرف مصرف کرد.

لیموناد خانگی



مواد لازم

- لیمو تازه: ۴ عدد
- آب سرد: ۴ لیوان
- شکر: ۴ تا ۶ قاشق غذاخوری (بنا به ذائقه)
- یخ: به مقدار لازم
- چند برگ نعناع تازه (اختیاری)

طرز تهیه

- ۱ آب لیموهای تازه را بگیرید و هسته‌ها را جدا کنید.
- ۲ آب، شکر و آب لیمو را با هم مخلوط کنید تا شکر کاملاً حل شود.
- ۳ یخ و برگ‌های نعناع را اضافه کنید.
- ۴ لیموناد را در لیوان‌های بلند ریخته و با یک برش لیمو تزئین و سرو کنید.

★ نکته: برای طعمی دلپذیرتر می‌توانید کمی پوست‌پنداشده لیمو نیز به نوشیدنی نوشیدنی اضافه کنید.

نکات کلیدی

دعای زیبا از باباطاهر:

خدا یادانشی ده، غم نکیرم
بده آرامشی، ماتم نکیرم
خدا یا از شہامت بی نصیم
شہامت ده که آرامش بکیرم
خدا یا این تفاوت بر من آموز
که در گمراهی مطلق نمیرم

خیام چه زیبا گفت:

بدخواه کسان هیچ به مقصد نرسد
یک بد نکند تا به خودش، صد نرسد
من نیک تو خواهم و تو خواهی بد من
تو نیک نیستی و به من بد نرسد

این خیلی اثر دارد

دائماً با وضو باشید این خیلی
اثر دارد. اینکه اہلبیت گفتند:
دائماً با وضو باشید روزی شما
زیاد میشود تنها روزی به معنای
نان و آب و اینها نیست؛ علم
روزی است، اخلاق روزی است،
عقل روزی است، فضیلت روزی است... این خیلی
اثر دارد، از همین راه ها شروع می شود ...



آیت الله جوادی آملی (حفظه الله)

در تمام عمر فراموش نکن

هر گاه کاری می کنی، برای خدا
انجام بده، حتی اگر چلو کباب
هم خوردی، به این قصد بخور که
نیرو بگیری و در راه خدا عبادت
کنی و این نصیحت را در تمام
عمر فراموش نکن.



شیخ رجبعلی خیاط (ره)

منابع این شماره از نشریه:

۱- سایت پینترست

۲- هوش مصنوعی

۳- گزارش کمیسیون ارتباط اجتماعی، سازمان جهانی بهداشت در سال ۲۰۲۵ پژوهش ها و مرورهای نظام مند علمی درباره ارتباطات دیجیتال و تنهایی و گزارش های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶، World Happiness Report، نوشته شده...

فرزندآوری

رویش دوباره زندگی

فرزند، امید امروز و آینده هر خانواده و جامعه است.



برکات فرزندآوری



محبت و آرامش

وجود فرزند، عشق و شادی را در خانه دوچندان می‌کند.



ادامه نسل و امید

فرزندان، آینده سازان خانواده، جامعه و میهن هستند.



تقویت خانواده

فرزندان، پیوند بین اعضای خانواده را محکم‌تر می‌کنند.



رشد و مسئولیت پذیری

فرزندپروری، مدرسه‌ای برای گذشت، صبر و مسئولیت است.



محیط امن و سرشار از محبت



حضور و همراهی والدین



آموزش و الگوی رفتاری مناسب



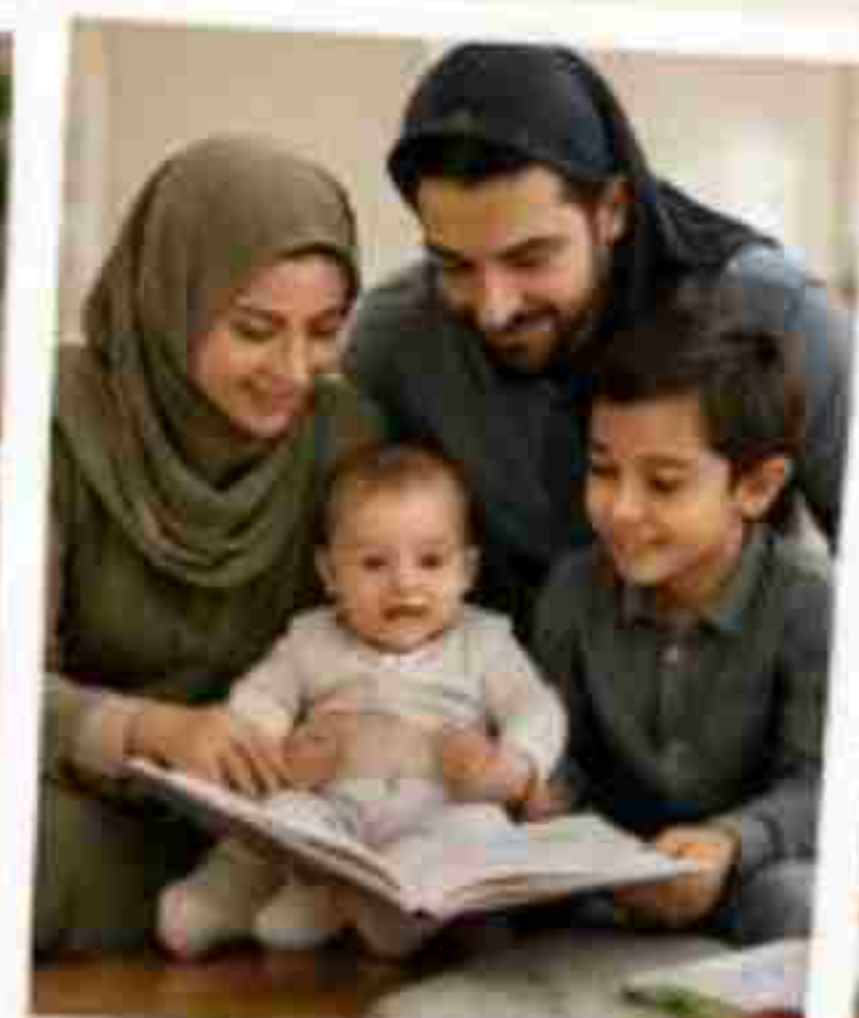
حمایت خانواده و جامعه



توجه به سلامت جسم و روان



هر کودک، هدیه‌ای الهی است که اگر در باغ محبت و تربیت درست پرورش یابد، می‌تواند دنیا را زیباتر کند.



نسلی سالم، خانواده‌ای شاد، جامعه‌ای پویا

با فرزندآوری آگاهانه و فرزندپروری شایسته

